

بدیهیات است که در عالم غیبت و حجت اسلامیت

بر ذمت همت قاطبه مسلمین قرطوبه است که

نوباوگان خود را از آواز تعلیم و ترویج کلمات اربعه

حجبات سی اکرم مشغول دارند و در مداومت

و محاورت و مداومت آن اهتمام کنند تا یکمال خوی

و نکوئی بطور مسائل و مرتب او را خاطر نشان

و مانده نمایند: خدا داد که این فقره برای

این نوهالهای بوستان اسلامیت قوه غریزیه دین

دار را برانگیزد سعادت و توفیق را بپزاید تهنیت

باطنی و غرت جلی و حبیب فطری ایشان را رافروزد

تا که این نوهالها را ورتوید و از وجود خود کامیاب

کردند و بس مایه افسوس و حسرت و عاتق و مبدی

و نعمت است که طفل مسلمان مانند افسانه رعنا

و زیبا و معانیه حسرت و زین را از ترکند ولی از

حالات سی خود یکسره بی بهره و بی خبر باشد

الحق آنچه سپهری که کتابت مختصر و مفید سهل
و ساده برای تعلیم و تعلم اس اساس تاریخ حیات بی
اکرم بسیار مناسب و مفید است بلکه کلیه برای اطلاع
بر فهرست خاتم انبیا برای همه کس کافی است
عبارات نفی و محتویات پر مغز وی عالم و عامی را سود
مند است ولی این نسخه شریفه که در اسلامبول بطبع
رسیده بود گذشته از قلت نسخ و گران قیمت محتاج
به تصحیح و تنقیح بود لهذا در مجمع تصحیح
کتب اورا تهذیب و ترتیب نموده باذن
وزارت جلیله از طباعات بطبع و نشر
آن پرداخت انشا الله تعالی
مطبوع طباع عموم مسلمین
لاسمار و ساری مدارس
خواهد افتاد
منه و جوده
و کرمه

نخبة سپهری

اثر خامه * عبدالرحیم بن ابوطالب نیریزی *



* طبعه *

* قیمت دو رویت *

* باذن و تصدیق *

* وزارت جلیله الملک *

* در مطبعه خورشید بطبع رسیده *

* (طهران) *

۱۳۲۲

جمادی الاولی

[نخبہ سپوری]

﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾

بعقبتہ مورخین اسلام نوح علیہ السلام ہزار و شصت و
چهل و دو سال بعد از هبوط آدم علیہ السلام متولد
شدہ جنابش پسر ملت بن متوئلح بن ادريس بن یار
دن مهلائیل بن قینان بن نوح بن شہب بن آدم است ۔
چون شصت سال از زندگانش در گذشت
در سال ۲۲۴۳ ھ جنابش از جانب خداوند الهام شد
کہ روی زمین را آب خواهد گرفت و طوفان عظیمی
خواهد شد آنحضرت در زمین حثث کستی منامود
و چندین سال در اتمام او زحمت کشید ۔ مردم
راومی خندیدند و عمل او را غومی دانستند

بعد از تمام شدن کشتی سر پوینشده سه طبقه
که بروایت توریة صد و پجاه ذرع طول
و شصت ذرع عرص و سی ذرع عمق داشت مردم را
دعوت نمود که باجنابش روی سوار شوند و
غیر از سه پسر او - حام - سام یافت [۱] و هفتاد و
شش نفر دیگر کشتی اجابت نمود .

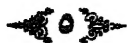
بعد از تمهیز و سواری کشتی که با خود بوح
علیه السلام هشتاد نفر بودند چهل روز از آسمان باران
بارید و از زمین ها آب جوشید و همه خشکی دنیا
دریا گشت بوح علیه السلام سیزده ماه و بیست و هفت
روز در روی آب سر میگرد تا اینکه طوفان
تمام شد و کشتی او کوه جودی که در مشرق سط
العرب [۲] و زمین موصل واقع است نزمین نشست
پس از کشتی بیرون آمد و درهماک فریه بنهاد
و چون هشتاد نفر سکنه آن فریه بود و در اسوق
الثمین هم دادند بعد از آمدن زان هشتاد نفر



بجز نوح و سه پسر او کسی نماند همه تلف شدند
از اینجا معلوم است که سلسله هر طایفه دنیا را اگر رسته نمائی

(۱) پسر چهارم نوح کنعان بود از اطاعت بسواری
کشتی متمرده شده غرق گشت حضرت نوح خواست در
حق او دعا بکنند از خداوند خطاب (انه لیس من اهلک)
شنید . پسر نوح ببدان بنشینست . خاندان نبوتش گم شد .
سک اصحاب کهن روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد
(۲) یکی از رودخانه های معروف آسیاست که از دو
رودخانه دجله و فرات که در نزدیکی بصره بهم وصل
شوند تشکیل یافته و مسمای بتط العرب شده
در خلیج فارس میریزد .

باولاد نوح می رسد لهذا دانستن این قدر از احوال
نوح که حضرتش آدم ثانی و سر سلسله سکنه این
ایام است کافی است . بواسطه طوفان همه بنا های
عالم خراب شد مگر هرمان (۱) مصر که ساخته
ادریس علیه السلام و بنای خانه کعبه که



ساخته آدم علیه السلام بود از این رو کعبه را
 بیت المتبّق نام داده اند و زندگانی نوح علیه السلام در
 قوم خود نهصد و پنجاه سال بود و در سال ۲۵۹۴ وفات
 نمود و بعد از نوح که مصدر همه مخوقات خالیه
 دنیا است دانستن احوال ابراهیم خلیل علیه السلام
 برای مقدمه مطلبی که در این رساله منظور ما است
 بی فایده باشد .

ابراهیم علیه السلام ابن تارخ بن حور بن
 تارخ بن راغون فالح بن عابر بن ارشد بن
 سام بن نوح علیه السلام . سه هزار و سیصد و
 بیست سال بعد از هبوط در نزدیکی شهر بابل (۲)
 در قریه کسدیم متولد شده ما در سن
 (۱) هریمان عمارت متائی است در نزدیکی قاهره
 از این جور عمارت یکصد قطعه در خاک مصر موجود
 است و از همه بزرگتر ساخته ادویس (پیر امید)
 است (۲) بابل از شهر های قدیم معروف دنیا است

میان کوفه و بغداد و اکنون خرابه های آن شهر را
 می‌کوند آثار تاریخی و اشیای قدیم مبعورند سلاطین
 آنجا خودشان را می‌رود لقب میدادند مانند فرعون مصر
 و قباصره روم و غیره و غیره ... و حالا هم سلاطین
 عالم القاب مختلفه دارند بخصوص در اروپا که اکثر سلاطین
 خودشان را امپراطور لقب میدهند

پانزده سال او را در میان غاری نگهداشت . در پانزده
 سالگی وقت شب جنابش را از زاویه غار بیرون
 آورد چون چشم آنحضرت بستاره زهره افتاد او را
 روشن تر از سایرین بنظر آورد گفت این است خدا
 و پرورش دهنده بعد از اندکی ماه برآمد گفت قابل خدائی
 ایست و چون روز شد و آفتاب برآمد گفت ایست
 پروردگار و از همه بزرگتر . چون روز تمام شد و آفتاب
 غروب کرد گفت غروب کننده را دوست ندارم
 و قابل خدائی نباشد من بخدائی متوجه توام که
 خالق زمین و آسمان است .

آزر عم ابراهیم علیه السلام بتگرو بود صور اصنام را
می ساخت و با ابراهیم میداد که برده در بازار بفروشد
ابراهیم بیای بتها ریسمان می بست و از روی
زمین میکشید و صدا می کرد ای مردم بخرید این
خداهای ساخته ما را که از آسمانه فزع آید نه ضرر
مردم بابل از حرکت او به آزر شکایت آوردند آزر
ابراهیم را برنجانید و منع نمود .

ابراهیم علیه السلام بعد از چندی پرده از روی
کار برداشت مردم را به پرستش خدای واحد غیر
مرئی دعوت نمودن گرفت . دو این وقت (ننی نیاس)
نمرود بابل بود خود را مستوجب سجده و خدای
روی زمین می پنداشت . ابراهیم را احضار نمود
آن حضرت بی اینکه تعظیمی کند برآمد نمرود
گفت چرا بمن سجده نکردی ابراهیم گفت من
بخدائی سجده میکنم که بمیراند و زنده می کند نمرود
گفت من نیز توانم آرا کرد دو نفر محبوس آوردند

یکی را گشت ویکی را آزاد ساخت ابراهیم گفت
 خدای من آفتاب از مشرق برآرد اگر تو از
 مغرب در آوری خدا ماشی ممرود عاجز شد
 و جنابش را زحمت نداد. اتفاقاً روزی که عبد
 نوروز بابلان بود اهالی رسم عبد در بیرون شهر
 بودند ابراهیم علیه السلام فرصت یاقمه به تخانه
 بزرگ شهر درآمد تهای کوچک را خود بت گشت
 و نبروا در پیش بت بزرگ هدیه دور رفت چون
 مردم برگشتند دیدند بت های کوچک همه شکسته
 و بت بزرگ با تیرنشته احوال گرفتند کسی روی
 کار را ندانست ابراهیم که در میان جمع حاضر بود
 گفت از بت بزرگ پرسید خودش جواب میدهد
 گفتند خدای که بر سخن گفتن داند ابراهیم
 گفت وای بر شما پس واداره عالم را باین نزدکی
 حنون تواند فرمایش آن حضرت بمردم مؤثر
 افتاد دانستند که کار او ست به ممرود خبر

دادند مرود حکم نمود آتش زری را فروختند
 و آن حضرت را میانش اداختند تا بسوزد آتش
 آن حضرت را نسوخت و از قدرت خدا گلستان
 گردید و محاسبت و نبوت او را افزود: مرود چون
 آن معجزه را دید و دعوت آن حضرت را مخرب
 و منافی ریاست خود مشاهده نمود حکم کرد
 که جنابش از مملکت او هجرت نماید ابراهیم
 علیه السلام دختر عم خود ساره را با پدرش تا رخ
 و برادر زاده اش لوط برداشته محاران (۱) آمد
 فرعون مصر مقدم او را عزیز شمرد و بعد از چندی
 ساره را بحاله^{*} نکاح در آورده با رض جرون
 (۲) آمده ساکن شد ابراهیم (۳) مدتی اولاد
 داشت ساره کنیز خود را جبر راوی بخشید که
 با او هم بستر شود نباید اولادی برآرد از هاجر
 اسماعیل علیه السلام نژاد چون هاجر مادر
 پسر گشت ساره از تمکین خود بکاست ساره

بختم آمد از ابراهیم خواهنش نمود که ها جر را
 بایسرش ببرد در صحرای بی آب و عاف سر بدهد
 ابراهیم هاجر و اسماعیل را زمین مکه آورد و آذوقه
 سه روز را نزد آنها گذاشت و برگشت اسماعیل
 پای خود را در آن صحرا زمین می سود نگاه چشمه
 زمزم پیدا شد هاجر مشغوف گردید و بخداوند
 شکر نمود اولاد (جرهم) که ازین کوچیده
 و در صحرای مکه برای خودشان مسکن می جستند
 و بقولی بی تجارت می رفتند اسماعیل و هاجر را
 یافتند و چشمه که تا آنوقت نبود دیدند از هاجر
 خواهنش کردند که آنها را

(۱) حاران اسم شهر است از مملکت مصر . (۲)
 جیرون اسم بیت المقدس حایه است که مدفن ابراهیم
 است و عیسی علیه السلام را نیز در آنجا بدار
 کنند . (۳) ابراهیم اول ابرام بود بعد
 از حنه شدن اسم او ابراهیم شد یعنی پدر مهربان

به نزول آن سرزمین و سقایت چشمه زمزم اذن بدهید
که هم آنها در حفظ هاجر و تربیت اسماعیل
خدمت نمایند هاجر قبول نمود و قبیله جرهم
در آنجا ساکن شدند .

ابراهیم علیه السلام دو پسر داشت یکی اسماعیل
که زاده هاجر است از وی دوازده پسر آمد که
سلسله اعراب اسماعیلیه از دوازده پسر او است
(یکی از پسران او قسار بود) (۱) و دیگری
اسحق که بعد از پنج سال از تولد اسماعیل از
ساره بزاد که سلسله ی اسرائیل از دوا زده
پسر یعقوب بن اسحق است (۲) ابراهیم علیه السلام
دویست و شصت سال زندگانی نمود و در سال
۳۵۸۰ در بیت المقدس وفات نمود . اسماعیل در سال
۳۴۱۸ متولد شد و بعد از یکصد و سی سال
زندگانی در سال ۳۵۴۸ وفات نمود

چون سر سلسله اعراب اسماعیلیه بدست آمد مختصری

از تاریخ و جغرافیای عربستان ذکر می کنم . مملکت
عربستان از ممالک گرم سیر است داخله این ممالک
آر تفاعات مسطح است از طرف شمال باراضی
شام منتهی می شود و از جنوب

(۱) پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با خط مستقیم از نسل
همین قدار ابن اسماعیل سر بر میدارد . (۲) یعقوب
نامه اسلام بعد ملقب با اسرائیل شد و اولاد او را بی
اسرائیل گفتند حالا همه بی اسرائیل را یهودی
میگویند تعداد ایشان الان در کل روی زمین
بدو از ده کرور رسیده و در هر نقطه عالم هستند .

و مشرق و مغرب با سلسله کوههای سنگی از
در یای احمر فصل می یابد رود خانه های عربستان
همیشه خشک و کم آبست و در وقت باریدن بارش سیلان
و طغیان می کند در بعضی قسمت عربستان سالی
دو دفعه با سه دفعه و در بعضی مواقع چندین سال
یکبار بارندگی می شود و هر وقت می بارد بارش

درشت قطره و پر زور می بارد و اوقات آب اکثر
صحرای این مملکت گیاه رویدست مگر بعضی نقطه ها
که قابل زراعت و دارای نباتات است

از جاهای مثبت عربستان مملکت یمن است
که در آخر نقطه جنوب و مغرب و در کنار دریای
احمر واقع است از زمان قدیم این اراضی از جاهای
معمور عربستان به شمار میرود سکنه زیاد داشته و دارد
قطعه دیگر عربستان منتهی بکنار دریای احمر
و صحرای شام است تخرهای خالی از سکنه و نباتات
و سلسله جبال است که در بعضی از آنها نباتات
کم میروید و نوع حضارت هم میرسد این قطعه را
مملکت حجاز گویند که دو شهر مشهور مکه
و مدینه در این قطعه است . وضع حالت ملک
حجاز با اعراب چادر نشین و کوچری بسیار مناسب
است و غیر از شهرهای و که جزئی شمرند
و عمل کشت کاری و داد و ستد از آنها پیدا است

از حالت اهالی آن ملک تاریخ قابل ذکرى در دست
 نیست اینست که تاریخ عربستان مخصوص ببحر
 اعراب یم است ، اعراب دو شعبه هستند سکنه
 حجاز و کوچریهای داخله عربستان از سرحد
 مصر گرفته تا فرات خودشان را از اولاد اسماعیل
 میدانند سکنه یم و حواشی دریای عمان خودشان را
 از اولاد قحطان میدانند و از قوم ثمود مشتق
 شده اند چون اول کسی که در ساحل بحر احمر مقام
 کرد ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح بود که
 اولادش کثرت یافته همه آن اراضی متناثر شدند
 و اول کس که در میان این طایفه بساطنت رسید
 عابر بن ارم بن ثمود بود که زبان عبی منسوب به
 اوس و هم او را هود گویند از عار سه پسرمانداول
 قانع دوم قحطان سیم یقطان قانع درجای پدر صاحب
 سلطنت شد قحطان ملک یم را از قانع بخواست و بابرادرش
 یقطان به آن سرزمین آمده بنای شهر وقری و امکنه

گذاشت و بکار کشت زرع پرداخت از قحطان يك پسر
 آمد اسمش يعرب که زبان عربی و اعراب یمن منسوب
 به اوست و از قحطان يك پسر آمد اسمش جرهم سلسله
 قبیله جرهم که در خاک مکه اسماعیل و هاجر را یافتند
 از وی است . (جرهم اول در یمن بود و عربی حرف
 میزد بعد از آن بخاک مکه کوچ نموده و اولادش
 کثرت یافته قبیله نزرک جرهمی پیدا شد و عاقبت
 در میان اولاد اسماعیل گم نام گشتند) قحطان چنانکه
 گفتیم در یمن به اصلاح امور اولاد خود و رونق کار
 صحرا متغول بود بعد از وی پسرش يعرب و بعد
 از يعرب پسرش یحشب رئیس قوم خود گردید چون
 یحشب مرد جنکجو و اسیر گرفتن را دوست میداشت
 او را سبالقب دادند رفته رفته راضی یمن را بنام
 اوسبا نامیدند

اراضی سب روز بروز برونق و آبادی خود بر
 افزود تا اینکه اقم بن اکبر بن عادیان بن حنین بن

عاد بن عوض بن ارم بن سام بن نوح در سال ۳۲۵۴ بعد از هبوط شهر ماوب را بنا نمود و از پیش روی دره سدی برآورده چشمه های اطراف را به مباحث سر داده دریاچه بزورکی يك فرسخ در يك فرسخ برآورد . دریاچه می زرع عمق داشت در فاصله مرز زرع برای خروج روزنها گذاشته بودند آب هرچه با این میرفت روزنه محازی را کتوده برای مزارع و باغات بکار می بردند بعد از درست شدن این حوض مباحث سبا بسیار ترقی کرد شهرها ساخته و قصبات و دهات پرداختند سکنه سبا در کمال آسودگی قریب دو هزار سال زیستن کردند تا اینکه در میان دریاچه حیوانهای جنس موش شبیه بخوك پیدا شدند بنای سد را از مرجا رخته نمودند بنوعی که در طغیان سبیل خرابی سد یقین بود (۱) و بعد از هفت سال از آمدن سبیل بزورکی که بسبیل عرم (۲)

مشهور است سد خراب سد شهر مارب و خاك
سبا كه به هر طرف چندین فرسخ نخلستان و باغچه
و خرابان بود در زیر سیل محو و نابود گردید .
مردم سبا گروه گروه متفرق شده بعضی بمكه و
تهامه و بعضی بمدینه و شام و سواحل عمان رفته
سكنی گرفتند .

چون اطلاع سطحی از تاریخ عربستان و جغرافیای
(۳) آن ممالك و سلسله اعراب كه دیباچه
ظهور پیغمبر آخر الزمان است بدست آمد . ذكر
شرحی از احوال خانه كعبه روا باشد همان پس
از طوفان نوح دیوار خانه كعبه كه آدم علیه السلام
به صدسال بعد از هبوط خود بنا كرده و سنه
مسمی بحجر الاسود را در دیوار شرقی او درجائی
دسترس نصب نموده بود از صدمه طوفان بر زیر
هم ریخته شده و تشیه نل سرخی مینمود مردم دور
(۱) حكایت این سد در كلام الله مذکور و ز

پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و در همه
تاریخهای عالم ذکر او شده است چون وقتی از
بناهای مشهور عالم بوده است (۲) بیشتر از متمولین
از وحتت خرابی سد که علامتش ظاهر بود قبل
از سبل املاک خود را فروخته بدیار دیگر رفتند
(۳) دانستن احوال روی زمین

و نزدیک آمده دور تل را طواف میکردند . تا
اینکه ابراهیم خلیل در سال ۳۴۲۹ از جانب خدای
مأمور شد که با پسرش اسماعیل که در مکه ساکن
بود آن خانه را عمارت کند .

ابراهیم در روی بنای آدم خانه که چهار دیوار
سنگی و سقف بامش مسطح بود بدستباری اسماعیل
بساخت و حجر الاسود را در جای خود نصب نموده
ریاست او را به اسماعیل داده به بیت المقدس
مراجعت نمود و همان خانه پیوسته تا اینکه طایفه
قریش در سال ۶۱۹۸ بعد از هبوط (۱) دیوارهای

اورا که پست و مندرس بود خراب کردند و از
 نو یا شش ستون در روی بنای ابراهیم ساختند
 پیغمبر آن وقت سی و پنج سال داشت هنوز اظهار
 بعثت نکرده بود طوایف قریش و اعراب در
 سر نصب حجر الاسود منازعه مینمودد بالاخره
 محمد صلی الله علیه و آله را حاکم قرار دادند که
 از گفته او برون نشود . پیغمبر فرمود که
 شرط یقه يك نفر زمین خود امین منتخب
 نماید و حجر الاسود را بروی عب گذاشته
 امینان طوایف دور عبا را گرفته لب دیوار بیاورند
 تا با سویه در حمل او شریک باشند و ایشان

[۱] آمدن آدم را از بهشت بدینا هبوط گویند

چنین کردند چون بنزد دیوار آوردند آن حضرت
 با دست مبارك خود برداشت و در دیوار بجایش
 گذاشت ولی طرح خانه به ساختن ابراهیم
 بنیونی داشت بعد از آن عبد الله زیر در ایام

حکومت خویش ساخته فریشترا منهدم نموده
 بطرز ابراهیم صاحب . حج در ایام عید
 الملك مروان عند الله زبر را مقتول ساختند
 مکه ، مفتوح نموده خانه را بطرز ساخته
 فریش رو ساخت . بعد از آن حلقای ی عباسی
 و سلاطین عثمانی بعضی عمارات و اصلاحات در
 آن نموده اند و لیکر اصل خانه همان
 بنی قدیم آدم است که هیچ گاه تعمیر نشده
 خانه ~~کعبه~~ آن در وسط مسجد الحرام
 واقع است . آن شهر مکه از فئات رسیده
 حنوز زر هرون الرشید حلبه ع . اسی است
 که از آهای محتمعه و دی معال تا کوه
 می کشیده بود ساطع سلیمان و پسرش
 ساطع سلیم حال به شهر مکه آورده و حوصهای
 نزرک ساختند .

صرز حایبه حرم شریف از آثار ساطع

سلیم خان است که دارای چهار صد ذرع
 طول و سیصد قدم و شصت و سی ستون مرمر
 است منبره باب عمره از منصور مبارک و دایع
 از مه‌سی از حامی عباسی است منبره باب
 دریاچه و باب زیاده از سلطان سلیمان مبارک
 های باب سلام و باب بی از فایتی ملوک چرا
 کسه است مبارک باب علی از معتضد حلیمه
 است در سال ۱۲۰۹ هجری سلطان عباس
 اعظم حاکم بعض ستون‌ها را تبدیل و در نه
 حرم شریف بعض تعمیرات نموده میراب صلاح
 و دهم را بخانه رداسته و جایش میراب صلاح
 جدید حاکمه را رساند.

ریاست حاکمه حاکمه که می‌کنیم از
 ابراهیم به اسماعیل و اروی و ولدش به رث میرسد
 قلمه جرهم بروئی بدست آورده از یس ماحود
 دانسد مدد از مدتی در اسماعیل و قلمه

خزاعه که از اولاد قحطان و آل نمودند همدست شده
 قبیله جرهم را شکست دادند ریاست کعبه و امارت
 مکه را از ایشان استرداد نمودند ولی این فتح چون
 بحمایط طایفه خزاعه بسته بود ریاست کعبه را
 ایشان مالک شده فقط حق تعیین نمودن ایام
 طواف را از چهار ماه حرام عوض ریاست کعبه
 به اولاد اسماعیل قسمت دادند تا اینکه در سال
 ۵۲۸۴ هبوط نصر بن کنانه بن خزیمه از اولاد
 اسماعیل رئیس قبیله خود گشت و چون مرد
 بکفایت و عاقل و در تجارت مهارت داشت
 ندوخته زیاد برآورد از قریش و او را قریش (۱)
 خواندند .

(۱) قریش یعنی جمع گشته چون نعترب بن
 کنانه مال زید جمع میکرد او را قریش گفتند .

قبیله قریش با اسم او معروف شدند خود را
 قریش نام دادند و منسوبت خود را قریسی خواندند

دست طایفه خزاعه را از ریاست کعبه کوتاه کردند
 امارت مکه و کلبد کعبه و سقايت چشمه زمزم را
 با یکان اسماعیل علیه السلام صاحب گشتند پس از
 آن طایفه قریش رفته رفته کثرت پیدا نموده به
 چندین رسته منقسم شدند از آنجمله رسته هاشمی
 که مصدر پینمر آخر الزمان است از قبیله قریش
 است و از اینجاست که پینمر را قریشی و هاشمی
 گویند.

اهالی مکه و اضرفش مذهب ابرهیم و اسماعیل
 را داشتند یعنی خدای واحد را می پرستیدند و
 بخانه کعبه طواف میکردند و قربانی مینمودند بعد
 از آنکه طایفه خزاعه با اسماعیل بن جرهم را
 شکست دادند و ریست کعبه را مالک شدند مردم
 مکه کثرت پیدا نموده هرکس با اولاد خود به حاجی
 از حجاز سفر کردند هنگام سفر بر سه ید کاری
 حجر الاسود از سنگهای مکه با خود می بردند.

این فقره در آخر بسنک تنها آگفتا نشد سنکها که
 باخود برده بودند صورتها دادند اسمها گذاشتند
 رسمها فرار دادند عیدها معین نمودند بنای ستایش
 گذاشتند شریعت ابراهیم و مذهب حنفی او از
 میان رفت کار صنم پرستی بالا گرفت تا بنحود مکه هم
 سرایت نمود مردم شهر حسد بمردمان باده بردند
 که آنها خداهای متعدد دارند و اینها که شهر نشین و خانه
 خدا را دارند چرا باید خدا نسازند این بود
 که ندکی نکذشت در مکه سپید و شصت بن
 پرداختند و (هبل) را که نزدك آب بود در
 به کعبه نصب نمودند . ولی تعظیم خانه کعبه
 بهرار سابق بود در ایام مفرده اعراب از اقصای
 عربستان با زن و اطفال بمکه آمده رسم
 طواف و قربانی را معمول میداشتند و شهر مکه
 در ایام ضواف بواسطه کثرت قادمین که بچندین
 هزار نفر می رسید بازار بزرگی میبود هر کس

از محصولات خود آورده با ملزومات خود
معاوضه میکردند .

بعد از اتمام ایام طواف شعرای قبایل
که وقایع عمده یا مرثیه فوت اشخاص معروف
یا مدح اکابر قوم یا جنگهای طوایف را فصحده
ساحته بودند در مین جماعت می خواندند
کلام هر کس بهتر و فصیح تر بود او را
تحسین می کردند و محض شرافت قابل او از
خانه کعبه می آویختند تا سال آینده
و اگر سال آینده کسی بهتر سخن آوردی
آویخته پارسالی را بر داشته و آورده آن سالی
را آویزان می کردند . (۱)

نوشتهجات اعراب در روی پوست یا پیروس
بود که ز مصر می آوردند . کاغذ نداشتند در
ایام جاهلیت یعنی تا انتشار اسلام اعراب را
تاریخ معینی نبود و برای زیارت کعبه وقت

(۱) همت فصبده که آهارا سبعة معلقه
یعنی آویزان میکردند و از کفنه های سرای عرب .
بود تا طلوع قرآن از خانه کعبه آویخته بودند

فصاح قرآن محمد ناسخ آنها کردند .
مقرری بداشتند ماه را از رقیه هلال میکردند
و در سه سال يك ماه اضافه میکردند که با سال
سمی مطبق آید و فایع عمده را از فوت بزرگی
، حادثه غربی و یا حث قومی تاریخ میکردند
مثل فوت ولید ابن مغیره و عام المیل . و سنه الفتح
و غیر از اینها اسامی ماههای اعراب غیر از اینها
بود که بعد از اسلام وضع شده و سالی چهار ماه
حرام نموده بودند در آن چهار ماه حث نمیکردند و
الحق ملاحضه و حسیه کری آن ایام این متارکه
حلی بجا بود

زنان سرب داری محسنات و اسعار و امثله
آنها در اطلب معی مسلم فصلای عهد جدید است

و قدیمترین زبانهای اصلاح سده طوایف متمدنه
روزگار س مبتوان کمت .

در میان هیچ طایفه که در زندگانی خودشان
دارای شریعت مستقیم و فواید نافعۀ مستحسنة
نبوده اند دوست فوری و مهمان نوازی و احسان
مردم رسید و عفو و ترحم بر اسرا و مقصرین و
یافته نظم و سخنوری بد. حقه طایفه اعراب نبود
و همچنین اخلاق دهمسه یشان که آثار وحش
و بی تربیتی ست از کشتن دختران و خونریزی
سید و عارب و تراج همدیگر و رسوم مسد ر ر
و حس که نستی از جاهلیت و همدار احساس حاق
حبیبی است تا ظهور و شریعت ییضا و فواید عرای
اسلام بدرجه کمال بود

بعد از ذکر مقدمات که تا کنون بوسیله سد شروع
به احوال پیر آخر زمان علیه الصلوة والسلام
میکنیم خائیکه گفتیم هاشم بن عبد مناف فرتی که

سر رشته طایفه هاشمی است از سایر ابنای عهد
 خویش در شجاعت و سخاوت و تمول فزونی
 گرفت سفایت زمزم و ریاست مکه و کلبه داری
 خانه کعبه از شئون آن شخص هاشم گشت . بعد از
 فوت هاشم برادرش مطلب بن عبد مناف در جای
 وی متمکن گشت هاشم قبل از وفات خود بازنش
 سومی سفر شام نمود چون زنش را ایام حمل مقارن
 بود او را در مدینه گذاشت خودش بشام رفت و
 در آن رقتن در جایی که (غزه) نام دارد فوت شد
 سلمی در مدینه پسری آورد و اسمش را (عامر)
 گذاشت مطلب که در مکه بود بعد از چندی
 برای آوردن برادر زاده خودس بمدینه سفر کرد
 عامر را بر داشته با خود ردیف نموده بمکه آورد .
 روز ورود مردم به استقبال او شتافتند طفلی را
 با او ردیف دیدند بخيال آنکه مطلب غلامی خریده
 می آورد عامر را (عبدالمطلب) خواندند و بهمین

اسم مشهور شد .

بعد از فوت مطلب بنی هاشم عبدالمطلب را به ریاست قوم و امتیازات مووونی شایسته دیده او را مطیع و منقاد شدند . بجدی نام او بلند آوازه گشت که از امصار و بلدان عربستان تحف و هدایا به حضرتش میفرستادند و در کارهای بزرگ از رأی و رؤیت او بیرون نمیستند هر که را امان میداد ابدآ در امان بود و اعراب در شداید خود او را بصحرا برده به زر کواری او گشایش کارهای خود را از خدا میخواستند با جمله عبدالمطلب ددپسر داتت اول حارث . دویم عباس . سیم حمزه . چهارم عبدالله ، پنجم ابوطالب ، ششم زبیر ، هفتم حبل . هشتم مقوم ، نهم صرار ، دهم ابولهب عبدالله و ابوطالب که اولی پدر پیغمبر و آخری پدر علی علیه السلام است از يك مادر بودند . اسمش هاله بنت وهب بن عبد مناف بود

رای تجارت بهر شام فرستاد هنگام برگشتن
 که هنوز محمد صلی الله علیه و آله متولد نشده
 بود در مدینه در در نه ماه فوت شد و (۲۵)
 سال داس (از ایحاست) پیغمبر را محمد
 یتیم گشتند (حور رفت و ادب محمد صلی الله
 علیه و آله فرا رسید) آینه به مادرش برگشت
 میخواهم بحیره خویش رسد و به سر مرحد
 که در عسرت و دد نموده شدی و کسرم بر
 حسد و حل حیره خود کردید و در
 به لب او و او درد زادن گرفت و به لب
 روس کردید آمد و رنهای وحشت نمود
 مرغ سه سی و صر رسد که دل حیرت
 کم از کسد و زوی وحشت شد و رفت
 و مولود حرد کسد و این وصف شد
 ربیع دون هنگام صبح خرد و در ۲۸ سال
 ۲۰ شاطرومی و بنجه و پنج روز از دنیا

۱. قصه ابرهه گذشته بود [۲] که در مکه در شعب

[۱] بتصریح موو خین وقوع بارش بزرگی که بعد از

قحطی هفت ساله در حجاز بارید و اعراب از برکت

او نعمت فراوان یافتند و آن سال را سنة الفتح خواندند

و روز جمعه شب عرفة ماه جمادی الاخری بود که زفاف

عبد الله و انعقاد نور محمدی ص در آن شب واقع شده

[۲] ابرهه با لشکر بیشمار و چهار صد فیل آمده

بود که خانه کعبه را خراب نماید این مطلب فیل

منفصل است عبد المطلب نزد ابرهه آمد و نتوانست

خیال او را منصرف نماید تا اینکه مرغان ابابیل

سنگهای سجیل در منقار خودشان از آسمان

پراکنده کردند به هر کسی میخورد میبرد همه قتلون

ابرهه هلاک شد خانه کعبه و قبیله قریش با سلامت

ماندند و اموال اطفال ایشان را اهل مکه مأخوذ

داشتند و در قرآن این مطلب را سورة (الم تر

کیف فعل ربك باصحاب الفیل) بینه و دلیل است

بی هاشم در خانه که بعد مشهور [۱] بخانه بیضا
 شد بیستم جدی زحل و مشتری دو عقرب و مریخ
 و آفتاب در حمل به نقطه شرف و هر در اول میزان
 بود آنحضرت متولد شد . بعد از ولادت آنحضرت
 آمنه صدائی شنید که بهترین مردم از تو براد اورا
 محمد نام ده و آثاری که از ظهور نو محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم در آن شب پدیدار گشت بیرون
 از حد کتابت است [۲] عبدالمطلب فنداق
 پیغمبر را روز سیم به دور خانه کعبه گردانیده
 و از چوب خیزران سپه کهوره درست نموده

[۱] خانه که پیغمبر متولد شد در حیات خود به
 پسر عم خود عقبی بن ابی طالب بنحشد یوسف ثقیفی
 برادر حجاج آن خانه را از اولاد عقبی گرفته داخل
 محس خود نموده بیضا نام نهاد هر و ن الرشد عباسی
 هنگام سیر خود بمکه آن خانه را ز محس یوسف
 برآورده مسجدی بنا نموده در سال ۶۵۹ هجری

ملک مظهر والی یمن بعمارت آن مسجد برافزود
و تاکنون عهد ولادت آن حضرت را اهالی مکه
بزیارت آن مسجد می‌روند.

[۲] ما از آثار نور محمدی صلی الله علیه و آله برای تین
آنچه مسلم کل مورخین است مینگاریم اول بارندگی
شب عرفه و روز جمعه بود که اعراب آن شب و
روز را سنة الفتح تاریخ قرار دادند. دوم در شب
ولادت آن حضرت در آسمان شهب و ثواقب بنوعی
متراکم بود که مردم مکه بزد و لپسد بن مغبره شدند
و از وقوع آن علامات اظہار حرت نمودند
و ایند گفت 'متب حادۃ خواہ.. بود که تافیات اثر
او خواهد ماند سیم کلمات یوسف یہودی بود که
شب ولادت آن حضرت را خبر داد و روز سیم آن
مولود مبارک را بدید و گفت نبوت از بنی اسرائیل بر
خست و در بنی ہام ختم شد مردم روی خندیدند
گفت گاهی که با تیغ این مولود تربیت میشود کریه

خواهید کرد همین یوسف بعد از بعثت آن حضرت
ایمان آورد .

و آن گرداننده گردون را به کهواره برنشانند بعد
از چندی او را بمادر رضاعی او حلیمه دادند قریب
دو سال آن حضرت در نزد حلیمه بود بعد از آن
بمادرش آمنه سپرد و ام ایمن کنیز عبدالله او را در
خانه پرستاری می نمود هرگز عادت اطفال از آن
حضرت مشاهده نشد چیزی طلب نکرد و مرچه
دادند او را با دست راست می گرفت اول تکم او این
تد لا اله الا الله قدوسا قدوس دو این بین
روزگار عبد المطاب فرا رسید . روزی عبد
المطاب در خواب دید که از پشت و درختی
روئید سرس بر آسمان و ساق های تنی بمقرب
و مشرق رسید و همه روی زمین بن درخت سجده
کردند تعبیر آن خواب همان ظهور پیغمبر آخر زمان
بود که اکنون منتصد گردیده عالم به اسم مقسوس

صلوات می فرستند با شریعت او راه میروند به
 قبله او نماز کنند و بمدفن مبارکش نیاز برند .
 عبدالمطلب هنگام وفات خود ابو طالب را خواسته
 و محمد که دو این وقت هفت سال داشت دستش را
 گرفته به ابو طالب سپرد و در حفظ جنابش
 وصیت فرمود عباس را در جای خود نصب نموده
 بعد از يك صد و بیست سال زندگانی بعالم جاودانی
 و حیات فرمود عبدالمطلب قوانین خد گذاشت که
 همه با شریعت پیغمبر و است آمد اول تا عهد او
 ضوای کعبه معین نبود او را به هفت دوره مقرر
 نمود . دویم زنان پدران را پسران می گرفتند حرام
 فرمود . سیم کنهی یافت خمس او را بیرون کرد
 چهارم زمزم را که اباشته بودند حرم نمود و مردم
 را سقایت نمود . پنجم دیت قتل مرد را بر صد شتر
 نهاد و این همه جز شریعت اسلام گردید



❦ ذکر سفرهای پیغمبر صلی الله علیه و آله ❦

❦ و سلم تا بعثت آن حضرت ❦

(سفر اول)

چون دوازده سال و ده روز از زندگانی آنحضرت
برآمد ابو طالب عم آن حضرت به تجارت شام
مرفت اورا با خود همراه برد . در آن سفر از
برکت وجود مبارک آن حضرت رکها و جههای
عرض راه چنان پر آب بود که دو هیچ منزل تنگی در
کار آب واقع نشد کارون رواهبت نام ضی منازل
میکردند و بامفع کلی و سلامتی بر گشتند . در اول
خاک شام در قریه (کفر) وهبانی که اسمش
(جرجیس) بود و هم اورا ابوعداس و بحیر
میکهتند که تا کنون دیر بحیرا مشهور و برجاست
و از مردمان عابد و زاهد روزگار خود بود
درجه که سلاطین عصر از وی استغاثه ادعیه
خبریه مینمودند و به خدمتش تحف و هدایا

مبهرستادند از کتب آسمانی و امامهای باستان ظهور
 پیغمبر آخر الزمان را حواله داده بود و منتظر بود که
 شرف خدمت آن حضرت را دریابد و دوازده سال کاروان
 که در مقابل دیر منزل کرده بودند بحضرت محمد
 ص و رسم مهمان نوازی بجای آورد و بعد از معیت
 آن حضرت مدینه آمده شرف اسلام آورد و از
 پیغمبر عبدالله ص دریافت

— ❦ —

سفر دوم رحله

در سال هجدهم محمد صلی الله علیه و آله عباس بن عبد
 المطلب عم پنجم برهمن معرفت آنحضرت را با خود میبرد
 و ازین قلمرو آنحضرت سفر عباس مبارک و مهمون گردید

سفر سیم رحله

سفر تحریرت پیغمبر ص بود بسیم در سال بیست
 و یکم از عمر آن حضرت ابو صاب ز حدیجه نانت


حوید س اسد که زن بیوه محرمه و متموله بود و
 اعراب از وی تنخواه ک گرفته بمصارفه تجارت
 میگردید فریب دوست تومان پول این ایدم مایه
 بری پیغمبر گرفت آن حضرت با دوسر بار و دو
 علام به در تجارت سام اقدام نمود در این سفر
 علامات نبوت و عقل و کفایت فوق قوه به
 رکن صاعر گشت چنانکه در خروج مکه مرید
 و کار و بری خود ساز و آیینی برکاستند که در
 سر از فرما او بیرون اسفند بی هاشم پیغمبر را
 رئیس حرد نمود آن حضرت اول مقرر داشت
 که ک اروا حور مواشی و مردم زیاد دارد
 بری سهوا آب در منزل سر ص راه دو امت
 بود یک و آب صرف بهیج حرک نمایند و یک
 قسمت صرف به بر نهند تا در سر چه تنگی
 بری آب واقع شود مردم نهرموده و عمل کردند
 و در هیچ منزل رحب بی آبی نکتند و وزی

در منزلی تار سپیدن آن حضرت کاروان آمده در
 میان دره که مجرای سبلا ب بود ورود نموده بودند
 آن حضرت بمجرد ورود فرمود اموال و مواشی
 را از میان دره به بلندبهای مسطح اطراف تحویل
 کنند همه بفرمان او خین کردند **مکر** يك نفر
 سبیه نام که در جای خود ماند و حرکت نکرد بعد
 از ساعتی بازندکی شنید که چهار روز امتداد
 در سب بازیدن گرفت سبیل عظیم بر خاست صعبه
 و موال او را **ياک** ببرد و خودش **هلاک** شد ، چون
 امتداد بازندکی طول کشید و در صحرا علامت
 طوفان معاینه گشت کاروانیان نزد آن حضرت آمده
 عرض کردند که عبور از این سبیل محال است
 بهتر آنست که **بمکه** بر کردیم پیغمبر جواب
 نداد صبح روز چهارم برخاسته مردم فرمود
 باز بر بندند و پست سر او روانه شوند و در
 ورود آب بسم الله گویند همه بسم الله گفتند

و از پس آنحضرت از آن سیل هایل اسلامی گذشتند
مکر دو نفر که آنها بسم اللات و العزی گفتند
و در آب غرق شدند .

چون کاروان قریش مقابل دیر ابله رسیدند
راهی که او را (فلبق) نام بود و ظهور آن
حضرت را از کتب پیغمبران سلف میسر است
و همیشه کاروان حجاز را می جست این دفعه
نیز بقرار معهود به میان کاروان آمد پیغمبر از دور
بر وی صدا نمود و فرمود السلام علیک یا فلبق
یونان بن عبد الصلیب فلبق بخدمت آنحضرت شناخته
رسم تعبد و مهمان نوازی معمول داشت و این همه
بر عجب مردم کاروان افزوده گشت . بعد از ورود
نام مال التجارة خودشان را بدستور العمل آن
حضرت فروختند و هیچ گاه مردم مکه خین فقه
بزرگی ندیده بودند از این سفر روی دل مردم به
بزرگواری او منعطف شد و اسلامی بر کشفه

وارد مکه شد پیغمبر حساب حدیجه را پرداخته
و وحی معنی به از آن تجارت عاید شخص آن حضرت
گردید قریش ول و را محمد بنیم مد محمد صادق
می گفتند - از این سفر حسابش را محمد امین
لقب دادند - از این سفر ه دگر نمودیم
پیغمبر ص به سر تجارت رفته و اگر در کتب
حارجه دگری شده بی ما - - - .

حدیج ترویج پیغمبر ص حدیج عاقلها الامر 

حدیج بلب - - - و ز و به بن نوفل بن
- - - راده - - - بعد از مقدادی بود
ت پرستی و زائران به صاری ده ده
و عالمی هم در - - - بود سوب - - - صلی الله علیه
و آله ، ردیگی بهت و راننده بود و رفته همه سه
دگر حمل پی - - - ر د - - - می نمود - از
پرو حریه ، برای آ - حصه تی ، ار بود نا اینکه
از اشراف قریش و اکابر اسرا حدیجین سر حواسه کاری

کردند حبتار سوهر نم نمود و انتظار پیغمبر را
 می کشید. اینکه درسته تجارت سبب نزدیکی و موافق از دیاد
 استفاق حیدر کردید و آن هنگام که تفریق محاسنه
 میگردید حدیث - موفقی بدست کرده سر سخن ما
 پیغمبر باز آمد رسد یا محمد و حقی که درین تجارت
 عاید تو شد - و را حیدر حقی کرد و مرید عموی من
 بوصف میده در برای من از اقوام ما زن
 بگرفت و دو سر حواصم خرید که هم رسم تجارت
 راه - - - - - حدیثه گفت یا - - - - -
 که من بزی تری پیدا کنم که در شهر من
 حالات در حور تواند پیغمبر تر مده و صی هسته
 حدیثه گفت زنی که من معجون هم بزی تو دو
 عیب دور یکی اینکه هـ ل ز تو دو سوهر بید
 دیگر اینکه سر هـ ل تو دو ر سب و فی -
 حدود و عیب و کمال و صبر و رحمت زن
 مکه بترستی و از اقوام تو است و حصار مبارک

آن حضرت از گفته های خدیجه بر افروخت از
 کثرت حبا عرق نموده سر بزیر افکند خدیجه
 عرض کرد ای سپید من چرا جواب نمی دهی آن
 منم که از تو با چیز قلیل راضی میشوم ترا دوست
 دارم و هرگز خلاف تو نکنم این بگفت و
 بگريست و گفت ترا بکعبه و صفا قسم میدهم
 که عرض مرا قبول کن هم اکنون بر نزد اعمام
 خویش شو و بگو که از پدرم خویلد برای تو
 خواستگاری نمایند و از کثرت کابین مترس من
 از مال خود میدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر
 حاست به نزد ابو طالب آمد و سایر اعمامش را
 حاضر نمود فرمود بروید دختر خویلد را برای من
 خواستگاری نمائید اعمامش اول صفیه دختر عابد
 المطلب را به نزد خدیجه فرستادند و از تکرار
 رضایت او مستحضر شدند بخانه خویلد رفتند
 خدیجه را خواستگاری نموده با شکوه تمام کار

عقد را انجام دادند و عروسی بزودی ترتیب نمودند
که تا آنکه در عرب دیده نشده بود .

خدیجه بعد از آنکه بشرف ازدواج پیغمبر ص بر
آمد آن حضرت را از سفر کردن باز داشت و از
آن حضرت ساعتی نمیتوانست منفعت بسود پیغمبر ص
بعد از تاهل اکثر روزهای خود را در کوه حر
و در مقام ابراهیم بسر می برد گاهی چندین شبانه
روز در آنجا معتکف میشد خدیجه از پیغمبر ص
پسر آورد (عبدالله و قاسم) که هر دو قبل از هجرت
در مکه فوت شدند و چهار دختر (رقیه . زینب .
ام کلثوم . فاطمه) و خدیجه در حل حبات بود پیغمبر
زن دیگر بخانه نیاورد . اینکه خدیجه در سال ۶۲۱
هبوط که تصدق و پنج سال داشت وفات نمود

(بیان بعضی از اصطلاحات)

قبل از اینکه شروع بنوشتن ایام بعثت و اظهار نبوت
محمد صلی الله علیه و آله بکنیم برای آشنائی خوانندگان

ذکر معنی بعض الفاظ و بیان بعض اصطلاحات
 حکمای اسلام با اینکه بزمینه این تاریخ این مختصر
 داخل نیست لازم مینماید (عین کلمات سپهر مرحوم
 است) امظی یعنی خبر دهنده و رسول تبلیغ
 کننده مأموریت خود را میگویند ولیکن مخصوص
 بکس نیست که اخبار و تبلیغات خود را از حد
 دهند که این خبر یا بواسطه یابی واسطه بر او
 اتمام خود حکمای اسلام از برای سی سه صمت
 قرار داده اند . اول آنکه از شدت اتصال به مبادی
 عایه فی تعلیم و تعلم از اخبار غیب اخبار کند .
 دویم اینکه هبوطی عالم در قبول صور و قاب
 ماهیت تابع اراده او باشند و او را در همه عالم آن
 حکومت باشد که در نفس خود اوست . سیم آنکه
 عوالم غیر مرئی در نظر ذرات بین او متهود باشند
 و تا عمق عالم امکان اعراض و جوامع حایل
 توجه او نتواند . بی مرسل آن باشد که جبر ثبانی

القای وحی کند خواه او را کتبی باشد خواه
نبتد نی اولو العزم آن باشد که شریعتی بیاورد
و از خداوند محکوم به ترویج و انتشار او باشد
و در عدم قبول نصیحت و قتال و جهاد مأمور
سود.

درجه خاتمیت از همه اینها بالا تر است که
او خاص پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی است .
شریعت یعنی کار بعدل کردن عدل مباح روی در
امورات سیاسی عالم و این عدل یعنی مباح روی در
این جهان سبب بقا و ترقی بنی نوع آدم است و در آن
جهان دستگیر نفوس بقیه صاحبان شریعت که
گار عالم را در مباح روی و عدل میخواهند زبکسو
باید تعلق به مبادی عالمه و اطلاع به حقایق اشیا و
امور معینه داشته باشند و از یکسو بارتباط ماده و
صورت با مردمان ابدی بتوانند تطریق عبادت را که
مقصود آفرینش است نمایند و مردم را از افعال

نکو هیسه که منافعی تعیش و زندگانی ایشان است منع
نمایند و خودشان باید معصوم باشند باین معنی که هیچ
خطائی از ایشان سر نزده باشد و غرض شخصی
نداشته باشند این نوع صاحبان شریعت را انبیا گویند
و اینان یعنی امبا با معجزه تناخته می شوند .

معجزه خارق عادت اسب مفرون به تحدی با
عدم معارصه خرق عادت اثبات یاقی امریست
که عادت بروی جاری نسه باشد و مراد از مقارنت
تحدی آنست که وفور معجزه مقارن و مطابق دعوی
باشد و غرض ز عدم معارصه آنست که دیگران به
مثل آن نتوانند آورد تا از جمله سحر و شعبده شمرده
فتود این نوع امبا تفاوت مراتب هزار نفرند .
یاصد و بیست و چهار هزار و نه و نام (۲۸) نفر از
اینان در قرآن مذکور است

آغاز بعثت پیغمبر آخر الزمان ص

اکنون بر سر سخن رویم و بعثت پیغمبر

صلی الله علیه و آله را ذکر نمائیم در سال (۶۲۰۳) هبوط

روز (۲۷) رجب که با روز نوروز عجمان مطابق بود محمد بن عبد الله مأمور شد که نبوت خود را ظاهر سازد بعضی روز دو شبه ز ربیع الاولی کشفته اند که هم در این روز از دنیای رحلت نموده هنگام این مأموریت آن حضرت در کوه حرا مفیم بود جبرئیل به آن حضرت فرود آمد و امر اظهار نبوت را از جانب خداوند برسانید پیغمبر از استماع وحی خداوندی بر خود مرعش و ترسان شده از کوه حرا رگشت بخانه آمد خدیجه ویرا در حالتی مناهده نمود که تا آن وقت حضرتش را آنطور ندیده بود و از روی مبارکش نور بزرگی می نمود که بخانه پرتو افکن شده بود عرض کرد جانم فدای تو این چه نور است که از دیدار تو مبتابد حضرت فرمود

این نور نبوت است بگو (لا اله الا الله محمد رسول الله) پس خدیجه را فرمود که روی او را بیوتد تا قدری خوابیده و راحت شود و آن حضرت بخواب رفت ناگاه صدائی شنید که ای خوابیده بر خیز و خدا را تکبیر بگو پیغمبر بر خاست و متغول تکبیر شد و ورقه عمو زاده خدیجه بعثت پیغمبر را شنید با اینکه پیر و نابینا شده بود به خدمت آن حضرت آمد و در خانه کعبه آنحضرت را دریافت و تهنیب نمود (ورقه بعد از چند روز در گذشت) اول کسی که به پیغمبر ایمان آورد خدیجه و علی علیه السلام بود بعد از آن ابو بکر و عثمان بن عامر . عثمان بن عفان . زبیر بن العوام عبد الرحمن بن عوف . سعد بن ابی وقاص . طلحه بن عبید الله و ابو عبیده جراح . چون تعداد مسلمین به پنجاه رسید کار اسلام روشن گشت با این همه مدت سه سال مسلمانان پنهان نماز میکردند

تا اینکه در سال ۶۲۰۷ هبوط آن حضرت بامر خدا
 بکوه صفا بر آمد و قبایل قریش را يك يك بنام
 بخواند اهل مکه بروی شتافتند جمعیت بزرگی
 فراهم آمد پیغمبر فرمود جماعت مرا راستگو
 شناخته اید یا دروغگو گفتند ما ترا امین و صادق
 میدانیم گفت اگر من بگویم لشکری فردا بروی
 مکه خواهد آمد و شما را قتل و غارت خواهد
 کرد از من باور مپسارید گفتند مپساریم گفت
 من شما را از عذاب خدا می ترسانم و دعوت میکنم
 که من فرستاده خدایم به نصیحت من گوش نمائید
 و از بتهای خود دست بکشید و بخدای واحد
 ابراهیم و اسماعیل عبادت نمائید و ستایش بکنید
 ابولهب که عم پیغمبر بود و از اول روز حسد
 پیغمبر را در دل داشت گفت خدا ترا مرگ دهد
 تو دیوانه شده و برای همین حرف دیوانه مردم
 را دعوت نموده سنی از زمین برداشتی و خواستی

بر آن حضرت پند از مردم از دورش متعرف شدند
از آنها پیغمبر بخانه کعبه آمد و بر سنگ
اسماعیل به ایستاد گفت ای جماعت قریش بر من
فروود آئید نصایح مرا گوش بدهید و نبوت مرا
قبول نمائید تا در دنیا از سلاطین عالم باج ستانید
و در آخرت دو بهشت جاویدان صاحب تاج باشید
این بگفت و بر اصنام اعنت نمود مردم باز آن
حضرت را تمسخر نموده و از دورس پراکنده شدند

ابو طالب عم پیغمبر و پدر علی علیه السلام مسلمان
شده بود محض اینکه خود را طرف دار پیغمبر بقلم
دهد و او را از شر قریش حامی باشد اسلام
خود را مخفی میداشت . قریش چندین بار نزد
ابو طالب آمدند و گفتند « برادر زاده تو اصنام
و خداهای مارا اعنت میکند مارا کافر میداند و
امجداد مارا کافر مینویسد یا او را از این عمل باز
دار یا بما بسپار که سزایش بدهیم » ابوطالب آنها

را ساکت مینمود

صدای بعثت و دعوت پیغمبر به همه اعراب منتشر شد که از نبی هاشم محمد دعوی پیغمبری میکنند از هر طرف مردم گروه گروه به نزد آن حضرت می آمدند و کلمات او را اصفا میکردند و به اغوای قریبپان جنابش را به جنون و دیوانگی نسبت داده استهزا و تمسخر مینمودند به هر جا مرفت پست سرت سنّت می اداختند و در معبر او خارهای درخت می ریختند که به پای برهنه آن حضرت فرو شده زحمت رساند از سر بام خاکستر کرم بر سر مبارکش میریختند با اینهمه آن حضرت هرگز متغیر نمیشد و همی گفت: بگوئید « لا اله الا الله »

کسایکه به آن حضرت مایل بودند یا قبول اسلام میکردند به آنها اذیت مینمود و پیمان خودشان را نه نمیدادند بحدی که زیستن در مکه بری مسامین مشکل افتاد

﴿ هجرت اول مسلمین از مکه ﴾

﴿ بخاک حبش در سال ۶۲۰ هجری ﴾

چون مسلمانان از ایدای کفار قریش در مکه زیستن نتوانستند نزد پیغمبر آمده عرض کردند که یا ما را اذن بده بایستادن بخنکیم یا از این مملکت بدر تویم که برای ما زیستن محال است حضرت فرمود اذن جهاد از خدا ندارم شما به مکه کت حبش سفر بکنید پادشاه حبش نصاری عادلست در انجا باشید ناکم خدا در حق شما برسد

این وقت پادشاه حبش نحاشی بود که دست نشان قیصر روم شمرده میشد و باج خود را به پادشاه ایران خسرو پرویز نیز میفرستاد

بعد از گرفتن اذن از پیغمبر هشتاد نفر غیر از زن و اطفال از مکه هجرت نموده به حبش رفتند و در انجا بی خوف دشمن به عبادت خدا پرداختند

بعد از هجرت مسلمین کفار قریش تب و روز

دردفع پیغمبر شدند و چون ابوطالب را نتوانستند
 باخودشان هم دست نمایند و بی هاشم طرفداران
 پیغمبر بودند چهل نفر از رؤسای قریش در خانه
 که به جمع شده صحیفه نوشتند و پیمان گذاشتند که
 بی هاشم را دختر ندهند و از آنها دختر نگیرند به
 آنها چیز نقر و نهند و آنها را در شعب ابوطالب محصور
 نمایند و این طور کردند * مدت سه سال او زند
 هاشم روی مکه را ندید مگر در ایام طواف که
 جنگ حرام بود

بعد از سه سال قریش از این ظلم خود که به اغوای
 ابوجهل به اولاد هاشم میکردند متنبه شدند ولی
 نقص عهد برای ایشان دستوار بود تا اینکه پیغمبر ص
 به ایشان خبر داد که موریانه صحیفه را (۱) خورده
 و هر چه در آن صحیفه خط نوشتند همه محو شده *
 چون نگاه کردند فول آن حضرت را درست یافتند
 صحیفه را یاره کردند و بی هاشم را در مکه به منازل

خود رجوع دادند

(۱) صحیفه از چوب بود و بالای در کعبه زده بودند کرم ها بعمل آمده خطوط او را جایجا خورده بودند بعضی گویند صحیفه پوستی بود موریانه خورده بود

بعد از اینکه بی هاشم از شهب ابوطالب برگشتند ابوطالب را هنگام وفات در رسید بی هاشم را بحفظ پیمبر وصیت نموده و جنابش در ۲۶ رجب سال ۶۲۱۳ هجری رحلت نمود * هم در این سال بعد از ۳۵ روز از وفات ابوطالب خدیجه علیها السلام در گذشت پیغمبر صحنه از مرگ این دو نفر اندوهناک بود که کمتر وقت از خانه بدر شدی و آن سال را (سنة الحزن) نام گذاشت از شربت اندوه به طایف (۱) سفر کرد و از طایفیان زحمات زیاد دید و بعد از اندکی برگشته (سوده) را عقد نمود

— ﴿ ایمان آوردن رؤسای قبیله ﴾ —

— ﴿ اوس و خزرج و دعوت ایشان ﴾ —

— ﴿ از جانب اهل مدینه پیغمبر را به هجرت ﴾ —

چون هنگام حج فراوسید مردم از هر طرف زیارت بیت الله الحرام آمدند از انجمله از مدینه شش نفر از رؤسای قبیله خزرج وارد مکه شدند و به پیغمبر ایمان آوردند و چون بمدینه برگشتند اهل مدینه را که مخلوط از قبیله خزرج و اوس بود بدین پیغمبر دعوت نمودند اهالی مدینه قبول کردند و سال آینده ده نفر از طرف خودشان به نزد پیغمبر فرستاده استعدا نمودند که آن حضرت به مدینه

(۱) پیغمبر را بطایف واه دادند تا خواست

مردم را دعوت نماید از شهر برونش کردند با سنگش زدند المحضرت باخف و جوه از طایف برون شد و بحماقت یک نفر سلامت برگشت

هجرت نماید تا با جان و مال او را نصرت بدهند و سولان

مدینه بعد از ورود مکه این معاهده را در عقبه
 پیغمبر به پایان آوردند چون این معاهده مضبوط
 شد رسولان مدینه برگشتند کفار و قریش از این فقره
 به هول افتادند و تصور نمودند که پیغمبر اگر بمدینه
 برود قوتی پیدا میکند و مذهب خود را از پیش
 می برد آن وقت حکم مذهب بت پرستی را یamal
 میکنند و سب و ستیخت بت قریش را بهم می شکنند
 این بود که انجمنی ساختند و از معاهده عقبه و هجرت
 محمد صلی الله علیه و آله سخن انداختند و گفتند
 'زهد است پیش از آنکه محمد به اهل مدینه پیوندد
 و بما صبح کند ما براو شام کنیم چهل نفر قسم خوردند
 که شب بسر ایام حضرت رفته و در جامه خواب آن
 حضرت را مقتول نمایند

پیغمبر صلی الله علیه و آله از تکبیل محاسن شوری
 و امضای قتل خود مخبر شده هجرت مدینه را تعجیل
 نمود و همان شب که قصد قتل او را کرده بودند علی

بن ابی طالب را در رخت خواب خود خوابانید
نصف شب بخانه پیغمبر درآمد علی را در جای وی
خفته یافتند و از او پرسیدند محمد کجاست علی فرمود
چون شما او را نخواستید او هم از ملک شما بدر
رفت

— ﴿ هجرت رسول خدا مدینه ﴾ —

— ﴿ در سال ۶۲۱۶ که او را ﴾ —

— ﴿ سنه لرحیل گویند مطابق ﴾ —

— ﴿ ۱۳ سبتمبر مسیحی ۶۲۲ ﴾ —

روز پنجشنبه غرة ربیع الاولی سیزدهم سال
بعثت که شش هزار و دویست و شانزده سال از هبوط
آدم گذشته بود پیغمبر بخانه ابوبکر آمده و هجرت
خود را اظهار نمود قرار گذاشتند که عبدالله غلام
ابوبکر بعد از سه روز گوسفندی ریان نموده بادوستر
پروازی که قبل از وقت برای ین سفر بسته بودند
در درختان ثور که در نزدیکی مکه و سر راه مدینه است

حاضر نماید * چون شب بمیان آمد پیغمبر و ابوبکر
از روزنه که برپا خانه ابوبکر بود بی تعیین برون
شده و باسرانگشتان که علامات یاتان در زمین ماند
به خار نور آمدند بعد از داخل شدن ایشان از در خار
درختی روئید و در شاخ درخت حصیوران آشیانه
ساخته و بیضه گذاشتند و عنکبوتان دور در خار را
برده های صخیم تابندند که گوئی صد سال است پای
آدمی به اینجا نخورده چون قریش از رفتن پیغمبر و ابوبکر
سدد بتمکه و اطرافش متفرق شده آن حضرت را
می جستند و بدا در دادند که هر کس محمد را بگرد
صد شتر مزدگانی می گبرد مردم از پشت سراپستان
نادم خار نور رسیدند بمیان خار گمان نبرده و اثری
نیافته برگشتند

سحرگاه شب سیم که روز موعود بود عبدالله
غلام ابوبکر با عامر بن فهیره شتران را دم خار آوردند
پیغمبر و ابوبکر به يك شتر عبدالله و عامر بتتر دیگر

سوار شده روانه مدینه گشتند

چون این واقعه سمرگشت قریش عزیمت
پیغمبر را بسوی مدینه دانستند ندا در دادند که
هر کس محمد و ابوبکر را مقتول سازد یا زنده بگیرد
دویست شتر عوض خواهد گرفت

سراقه بن مالک پیش دستی نموده با سب تندرو
که داشت از پی پیغمبر روان شد و در راه به آنحضرت
رسید پیغمبر به اسب سراقه نظر کرد پی اسب از
يك نظر مبارك او از رفت پشیمان شد سراقه عرص
کرد یا محمد اگر اسب من برفتار آید دیندارم
تو آسیب نرسانم و هر کس پشت سر تو بیاید مانع
باشم حضرت فرمود خداوند سب او را زهر
سراقه بهند خود ده نموده برگشت و هر کس از پی
آن حضرت می تاخت همه را برگردانید

پیغمبر از ظار ثور برون شده در بیست و یک روز
وارد مدینه شد در منزل و با که قاعده چهل فرسخ

است چهار روز آن حضرت او تراق کرد تا علی علیه السلام که سه روز بعد از پیغمبر پیاده از مکه بیرون آمده بود ملاحق گردید مردم مدینه چون خبر ورود آن حضرت را شنیدند زن و مرد به استقبال شتافتند پیغمبر بمدینه نزول اجلال فرموده در خانه خالد بن زید منزل نمود و هفت ماه در آن خانه بود و هم در این سال اول هجرت در مدینه مسجدی ساختند دورش دیوار و سرش بی سقف مردم جمع شده نماز میکردند و این اول مسجد است که در اسلام ساخته شده بعد از خندقی سر مسجد را بانیف خرما پوستیدند که سایه بان باشد و تا آن حضرت زده بود سقف مسجد را گیل آلود نکردند طول مسجد صد ذراع و قبله اش بجانب بیت المقدس سه در داشت (دو عهد خلفای عباسی مهدی و مأمون بر بنا و زینت آن مسجد برافزودند) بعد از اتمام مسجد قرار نماز پنج گانه که هر یکی دور کعبه بود گذاشته شد و

اذان واقامه در مقارنه نماز معین گردید و صوم سی
روزه ماه رمضان واجب گشت

— ❦ — سال دوم هجرت ❦ —

— ❦ — که پیغمبر صلی الله علیه وآله ❦ —

— ❦ — داد و ن بجهت د گردید ❦ —

غزوات یعنی جنگهای پیغمبر را ❦ خود

حضور داشت بیست و هشت تهرده اند و سربهای

آن حضرت را یعنی جنگهایی که آن حضرت شرکت

فرستاده و خود حاضر نبوده پنجاه و شش می گویند

از بیست و هشت جنگ که پیغمبر خود تشریف داشتند

در نه غزوه بدشمن مقابله نمود ❦ سارین

بمبارکه و مصالح و یا عدم مقابله دشمن تمام شد

— ❦ — قوانین حریبه پیغمبر ❦ —

— ❦ — صلی الله علیه وآله ❦ —

لنگر اسلام به رضایفه که مقابل میبایستند و

تکلیف به اسلام میکردند اگر طرف مقابل قبول

اسلام می کرد لشکر اسلام به احدی مزاحم نمی شد
 و بی هیچ مصادره بر میگشت و اگر قبول اسلام
 نمی کردند اگر بت پرست بودند حکماً بایست
 مقتول بشوند و اگر صاحب کتاب یعنی نصاری و
 یهود بودند و قبول جزیه میکردند در امان اسلام
 میشدند و هیچ کس مزاحم ایشان نمیشد و رسم
 آئین خودشان را در کمال آزادی میداشتند کسانی که
 بعد از مصالحه عهد می بستند و شرایط عهد نامه را
 بر هم می زدند مقتول میشدند در جنگها بد تمن امان
 می دادند * رسولان متار که باعلامات مخصوص آمد
 و شد می کردند * کسانی که بعد از قبول اسلام بذهب
 اولی رجوع میکردند واجب القتل می شدند
 از قلاع محصوره قطع آب نمی نمودند قتل زنان
 و اطفال نابالغ هیچ دلت جایز نبود — و در هیچ
 گاه اتفاق یفتاد
 زدن بخت و درخت های نخلستان فدغربود

مگر در خبر و طایف که برای حرکات جنگی لازم
نمود برای دانستن دوست از دشمن به هر جنگ
کلمات مخصوص مقرر میسد که لشکر اسلام را علامت
مهرفت باشد

هر طایفه که جزیه دادن را قبول می کرد بد
هنگام ادای جزیه مأمور اسلام با تازیانه سرپی ایستاد
و رئیس طایفه جزیه ده رزانو نشسته تقدیمه را
می شمرد * و چنان می نشست که سر او محاذی تازیانه
می گشت

اسب دوانی و شتر دوانی را که به اعداد جنگ
در کار بود می ستود جاسوسان ب کاره و هنرمند داشت
و از استعداد لشکر مخالف یا حرکات شخص مذفق
همیشه اطلاع کامل تحصیل می کرد

همراهی زنان در جنگها بری پرستاری مجروحین
و سفایب لشکر * بنای خندق و استعمال منجنیق
در محاصره جزأ اعمال حربیه آن حضرت است

هپیچ گاه در امور واقع بیرون مجلس توری
گار نکرد مگر در امری که از خداوند مأمور می شد
و چنین مأموریت نادر بود

— ﴿ ذکر غزوات ﴾ —

— ﴿ پیغمبر صلی الله علیه وآله ﴾ —

نخستین غزوه (ابوا) است که در سال دوم
هجرت واقع شد پیغمبر سعد بن عبادہ را در مدینه
جانشین گذاشت با شصت تن از اصحاب بقریه ابوا
برآمد مردم بنی حمزه از در مصالحه بیرون شدند
بدون اینکه حونی ریخته شود بعد از یازده روز
بمدینه مراجعت نمود در عزیمت این جنگ علم سفیدی
با دست مبارک خود بسته معموی خود حمزه داد و
این علم ازل بود که بافتح و فروزی در اسلام
بسته شد

﴿ دوم غزوة بواط ﴾

بواط اسم کوهیست در چهار منزلی مدینه در ماه

ربیع الاول به پیغمبر خبر آوردند که کاروان
قریش با یانصد نفر مرد و دو بیست و پنجاه شتر از آنجا
خواهند گذشت پیغمبر سعد بن معاذ را در
مدینه جا نینموده و علم را به سعد بن وقاص
داده از پی کاروان قریش روانه شد و ثری نیافته
بی جلت و جدال برگشت .

❦ سیم عزوة ذوالعشیره ❦

حبر آوردند که ابو سفیان با کاروان مکه عازم شام
است پیغمبر ابو سافیه بن عبد الله الاسدی را در
مدینه گذاشت و علم به حمزه داده ، دو بیست تن
پیاده بر سر راه آمد ثری از کاروان نیافته بر
گشتند و در عرض راه ، قوم بنی لحم مصاحبه نمودند
که به همدیگر مزاحه اشوند .

❦ چهارم بدر اونی ❦

(بدر) جاهلیست در مین و مکه و مدینه که در
(بدر بن مخلا) کننده و نه سم او منهور شده

به پیغمبر خبر آوردند که (کرزن جابر) بامردان
قریش از مکه بسه منزلی مسدینه تاختند و از
جرا گاه شتران مدینه را برده حضرت لواریا به علی
عابه السلام داده و از پست قریشیان بیرون شد
اُتری نیافته بر گشت .

❦ پنجمه جنك عبد الله بن حش ❦

ین حش بی حضور پیغمبر بوده ولی خون قابل
ذکر است ما در ذیل غزوات می نویسیم و آنچنان
بود که غزوة رجب رسول خدا پسر عمه خود عبد
الله را نصف شب نزد خود خوانده کاغذ سر بسته
به عبد الله سپرد و فرمود چون سه روز بسوی
مکه راه سبردی صحیفه را باز کن و هر چه نوشته ام
عمل نما و فرمود دوازده نفر از مردان مجرب
و رفیق راه بردار عبد الله بی تعویق روانه شد
یعنی بمقام مکه رسید کاغذ را کشاد و خواند
دستور العمل خود را دریافت حضرت نوشته بود

که در بطن نخبه منتظر بات کاروان قریش که از
 ظایف به مکه خواهند رفت ناکهان برایتان حمله
 کن خودشان را مقتول و مالتان را منهوب ساز
 و با تعجیل برگشته وارد مدینه شو عبدالله
 منتظر شد تا کاروان برسد و ورود کاروان مکین
 یتان را شناختند و لکن عبدالله و وفقیش
 چنان وانمودند که سر خود را تراشیده زیارت
 عمره مبروندین غرض کاروانیان را بغافل انداخت
 سترها را وبل کردند متحول ضیخ شدند که مساءً
 ناکهان برایتان تاختند عمر بن الخطاب میرا گشتند
 و باقی کاروانیان بگریختند عثمان بن عبدالله و حکم
 بن کهسان را اسیر نموده و غنمت زیاد در ر بوده
 به مدینه برگشتند در این جنت قانون خمس برقرار
 شد آنچه عبدالله آورده بود خمس او را برگرفتند
 و باقی را بر مجاهدین قسمت کردند و همچنین
 قانون جاهلیت که رجب از ماههای حرام بود و

در آن ماه جنگ جایز نبود باطل گردید . مردم
مکه بعد از استماع این خبر فدیة اسیران را جمیع
کرده بخدمت پیغمبر فرستادند رسول خدا فرمود
حکم و عثمان را بفرستادگان قریش پس دادند

❦ پنجم غزوة بدر کبری ❦

حون ابو سفیان با چهل تن از تجار قریش از
تام بمکه مراجعت می نمود مخبران پیغمبر این خبر
را به پیغمبر آوردند رسول خدا بعزم گرفتن
کاروان مصمم گشت و از آن سو چون ابوسفیان
بمنزل بدر آمد از محمد بن عمر جهنی خبر گرفت
و معلوم داشت که جاسوسان مدینه از آمدن کاروان
مخبر شده اند بی درنگ بطرف شام بر گشت و
جایابی به شتر رونده بمکه فرستاد تا فریش باستقبال
کاروان آیند و ایتان را از حمله محمدیان برهانند
بعد از فرستادن چهار ابو سفیان راه خود را
برگردانید و از کنار دریای احمر کاروان را بجده

برده و بمکه رسانید تا رسیدن کاروان بمکه معارف
قریش بعد از ورود چایار هزار نفر مرد جنگی
براه مدینه در ستاب شدند

پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر بن مکتوم را در
مدینه خلافت داده با سبصدو چهارده تن از پی
کاروان قریش روانه شد و دو منزل بدر به لشکر
قریش بر خورد هر دو لشکر در مقابل یکدیگر
شب را بروز آوردند خون صبح شد پیغمبر خود
صفها راست میکرد و عدد قابل جمعیت خود را
در مقابل عدد کثیر مکیان که کمتر سو رده و
مسلح بودند به نظام میداشت و حقارت لشکر
خود را نظر میکرد دست خود را بدعا برداشت
گفت خداوندا اگر این معدود قابل امروز فتح
نکنند سلامی که من بذن تو آورده ام پامال خواهد
بود آن قدر دعا کرد که ردای مبارکش ز دوش
افتاد و مرده فتح را ملهم گشت بعد از آن باز به

ترتیب صفوف متغول = کتت یکی از اعراب دو
صف کج ایستاده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله با چوب
نازک که در دست داشت بسینه او تکان داد و فرمود
ای سیاه راست بایست عرب گفت یا محمد مرا
عبث و نجه ساختی هم اکنون قصاص بده پیغمبر
عوب را بدست عرب داد و سینه مبارک خود را
لساد عرب سینه آن حضرت بوسید و بر جای شد
بعد از آراستن صفها پیغمبر دو پیش روی لشکر
اسلام ایستاده مضامین آیه را نطق فرمود

(خلاصه نطق آنحضرت که به عربی خطبه گویند)

ای گروه اسلام من شما را بمملی دعوت میکنم
که خدا امر نموده و از کاری باز میدارم که خدا
نهی فرموده کار خدا حق است و راستی را دوست
میدارد شما الان در موقعی ایستاده اید که هر کس
تایسته این مقام حقایق نمیتواند بتود خوف را
از دل دور کنید و به تداوند صبر نمائید که خدا

و پیغمبر باشما است هر چه خدا ب شما وعده نموده
حق است و قول او بر حمت و مغفرت شما صادق
است ما در ظهور خود بخدا امید بسته ایم و به او
تعالی متمسک شده ایم و توکل نموده ایم و بطرف
او رجوع خواهیم کرد و او ما را و همه مسلمین
را خواهد بخشید

بعد از ادای حصه به قریش کس فرستاد و پیغام
داد که من با شما در پی جنت نیستم مرا با عمر ب
دیگر بگذارید اگر دفع آنها را کردم فخر ش
است و اگر آنها مرا دفع دادند شما بی زحمت
به آرزوی خود خواهید رسید قریش از این گفته ها بر
توریدند و مشغول حنث شدند چندی سخت و د
شد هفتاد تن از قریش مقتول گشت عمر بن عبدود
معروف زخم دار شد از جمعه مقتولین بو جهل و
عتبه و سبیه بود سی و پنج تن از معارف اسر
گشتند و دویست و پنجاه تن غنیمت مسلمین آمد

از لشکر پیغمبر چهارده تن مقتول و شهید شدند
 علی علیه السلام يك تنه چندین نفر را مقتول
 ساخت از آن جمله عاص بن منبه بن حجاج بود و
 شمشیر عاص که ذوالفقار نام داشت بدست علی علیه
 السلام افتاد و همان ذوالفقار مشهور است که در
 ترویج اسلام مردان بکشت و خونها بر بخت پیغمبر
 بعد از این فتح بزرگ که در آن صغیر اسلام بسیار
 بکاو بود به مدینه مراجعت نمود و به هر يك از
 سرا که از آن جمله عباس بن عبدالمطلب که عم
 پیغمبر بود فدیة در خور استطاعت مقرر فرمود
 از بخته کان قریش تا مکه عنان بکشدند چون
 حیرت و اسر معارف قریش بمکه رسید
 شورش برخاست و از هر خانه آواز نوحه بر آمد
 هر کس فدیة اسیر خود را بدرگاه پیغمبر فرستاده
 اسرا را پس گرفتند

غزوة بنی قینقاع در سال دوم هجرت
 قبیله بنی قینقاع موسوی بودند باینکه بر معاهده
 داشتند که بمسالمین خلاص نهند و اگر جنگی
 پیش آید از دشمن مسلمین حمایت ننهند و رعایت
 مسالمین را بکنند روزی زن مسلمان به بازار بنی
 قینقاع آمد در دکان زرگری نشست مردی از
 یهود پراهن او را چنانکه خود ندانست بیره
 نمود و عقیقه زد یعنی کسره نمود زن بنی خبیر
 چون بر خست که برود پشت بدانش عریان داد
 یهودیها خندیدند مسالمانی به آن یهودی حمله کرد
 یهودیها جمعیت نموده همان مسالمین را کشتند پینه
 بعد از شنیدن واقعه رؤسای ایشان را ضارب کرد
 و فرمود چرا نقض عهد میکنید و از حد خود
 تجاوز مینمائید شما از قریش بیشتر بسقید آنچه به
 قریش کردم بشما نیز نتوانم یهودیها بسخس پیغمبر
 و بنی به نهدند رسول حد آهنگ جنگ ایشان

نمود آنها را در قلاع خویش به محاصره انداخت
بعد از یازده روز بعنوان متارکه فامه را تسلیم
نمودید اراضی و اموال ایسان غنیمت لشکر اسلام
گشت و خودشان از خاک حجاز به مملکت شام
هجرت نمودند . و هم در این سال قبله مسامین
از بیت المقدس که در بدو اسلام به آن جانب
بود بطرف مکه رگشت و این روز دوشنبه بانزده
رجب بود و اول نماز پیغمبر بسوی مکه نماز
تصر بود .

— — —

عروه سوبق در سال دوم هجرت

حون ابوسفیان از بدر راه خود را بر
گردانیده با کاروان از راه کناره مکه آمد و بعد از
و کریختگان جنت بدر رسیدند با دویست نفر
قسم خورد که تا مکات بدر را از پیغمبر نکنند
از پای نه نشینند و از زمان ملاقات نکنند و حلبیان

خود ابله را نمود تا بعرض عریض که در سه
 مایل مسافت مدینه ست برسد و در آنجا دو سر
 از مسامین را که زراع میکردند گرفته مقتول
 ساختند و همین و در اکتف نموده به مکه بر
 گشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پیش از وفات
 حرکت ابوسفیان بطاع بود و دویمت تر
 ستمایل آنها روانه شده بود و عثمان بری اینکار
 تا زندگان را که زعم آنها هجیل می کردند
 مسئول نه بلکه کرد نبیهای آرد و آرد
 در دستند و در دستند و در دستند
 در دل بدو حق بدخته نمود و ز میان به
 رفتند و روز پنجم رسد بدول خونینک حونی
 ریخته و کسی گرفته گردد بر گشته و در مدینه
 تمام

غزوة قرقره الکدر

قرقره نام آبیست در سه منزلی مدینه رسول خدای
 را مسموع افتاد که جماعتی از بنی غطفان و بنی
 سلیم برای خونخواهی قریش و مکافات بدر
 میخواستند به مدینه شیبخون آورند رسول خدا
 عبد الله بن مکتوم را در مدینه گذاشته رایت
 جنگ را به علی علیه السلام داده و نادویس تن از
 اصحاب سه منزل را دو روزه خلی کرده وقتی به
 قرقره رسید که اولاد غطفان و بنی سلیم اموال و
 موشی خود را برجا گذاشته و خود تن از بیم
 رسیدن پیغمبر گریخته بودند اصحاب به عرب طرف
 دو جستجو شدند و اینها را نیافتند پانصد شتر
 آنها را گرفته مدینه برگشتند بعد از وضع خمس
 به عمر نفر دو شتر قسمت رسید



سه سال سیم هجرت که او را سنه التمجیص گویند
 در این سال ول غزوه غطفان واقع شده که غزوه
 ذی عمر و غزوه انمار نیز گویند غطفان نام
 جائیست از نواحی نجد چون به سمع پیغمبر رسید
 که در (ذی امر) گروهی از بنی ثعلبه و محارب
 به اغوای دشمنان حارث جمعیت نموده اند که به
 اضراف مدینه تاخت کنند آن حضرت بعد از
 استماع این خبر با چهار صد نفر به غطفان رفته
 دشمنان و جمعیت او را پراکنده یافت سب را در
 غطفان ماند دشمنان بخداست آن حضرت آمده و
 قبول اسلام نمود و رگشته مدینه آمدند و هم
 در این سال ام کلثوم دختر (پیغمبر را به عثمان
 بن عفان دادند و در میه تعبان حقیقه دختر عمر
 بن خطاب و در میه رمضه زینب بنت حزیمه را
 رسول خدا برای خود عقد نمود

غزوه نجران

به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر آوردند که جماعتی
سایم در نجران جمعیتی نموده اند و خیال فاسد
دارند رسول خدا ما سه صد نفر به نی سایم تاخته
و اینانرا پراکنده و متفرق یافته بعد از ده روز
بی سکه خنکی واقع شود بر کنه مدینه آمد

غزوه احد

بعد از جنگ در خانکه گفتیم مشاهیر فریش
مصی مقتول و برحق اسیر گشتند و اسرا فده
داده آزاد شدند ابو سعیدان در مکه مردم را جمع
نموده و گفت راد تحارب ما که فقط عمر معیست
ما ست روی ما بسته شده و اگر کار خین بگذرد
یکجا سنکینی ما از نظر اعراب در افتد فقر ما
بند بر گردد و سهر ما حراب سود ما این ترهات
اگر فریش را در دفع پیغمبر بکشد نموده قسم
حور دند و - نمود که تا محمد و محمدیان

دست بیاورد از یای نه استند کس به نواحی
 مکه فرستاده اعراب ردیه را به امداد خود دعوت
 نمودند در اندک مدت در مکه پنج هزار نفر جمع
 شده هزار و هشتصد نفر سوره و سه هزار نفر و
 ویست اسب حصر ساختند ز آن جمعه هفتصد
 نفر زره پوش بود پانزده سگ و برای اسب
 در سب نمودند که وجود زن در میان اسب
 موجب استقامت مردم در حث است.

از اشرف قریش بوسه پند - سود بن مصاب ،
 جبر بن مطعم ، صفوان بن امیه . و خالد و ابید

حضرت نامه را گرفت و به نامه آور فرمود که این
 را از را به هیچ کس مگو و خود پیغمبر این خبر را
 مخفی بداشت که لشکر اسلام نشنوند و سخن را يك
 برده اضافه کرده مردم را متوحش نکشند حباب بن منذر
 را برای تحقیق نامه عباس بیرون فرستاد که از حرکت
 قریش و کم و کیف عده و عدد ایشان خبر صریح
 بیاورد و خود مشغول تدارك و جمع آوری لشکر
 گردید حباب برگشت و چنان خبر آورد که با کتساب
 عباس راست بود پیغمبر اصحاب را جمع کرده
 شوری نمود بعضی تحصن مدینه را رای زدند بعضی
 مقابله و مقاتله را پسند کردند بالاخره طرف داران
 جنگ اکثریت پیدا نموده پیغمبر با اکراه تام قبول
 نموده عزیمت جنگ را مصمم گردید اصحاب عرض
 کردند یا رسول الله در هر صورت فتح با ما است
 حالا که قریش ما را در يك گوشه حجاز آسوده
 نمیگذارند مباحث کنیم اگر کشتیم بیهاد راه خداست

عوضش فخر دنیا و بهشت آخرت است و اگر کشته
 شدیم فیض شهادت است باز نیک نامی این جهان و
 نعمت جاودانی عقبی را تحصیل کردفایم

آن حضرت از مجلس برخاست بحجره خود داخل
 شد زره پوشید و تیغی حایل فرمود و سپری از
 پس پشت انداخت و نیزه بدست گرفت و بیرون
 آمد فرمود اکنون بنام خدا بیرون شوید اگر
 صبر کنید ظفر خواهد یافت باجمله پیغمبر با سه
 بیرق و هزار نفر مجاهد که در میان آنها دونفر
 سواره یکی پیغمبر و یکی ابو بردة بن دینار اوسی
 بود و صد تن زره پوش داشتند روانه احد گردید
 و در آنجا تلاقی مکعبان واقع گردید شب را
 در مقابل هم اردو زدند روز شنبه هفتم شوال
 از طرفین صفب راست شد پیغمبر آرایش لشکر
 را خود ترتیب داده و لشکر اسلام را چنان
 بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین در

صرف حب و مایه در پیش روی ماند و حو
 در کوه عینین سکاف بود که اگر دسمن حواسی
 ز قهای اسکر پیعه بر توانست برآمد . پیغمبر
 صلی الله علیه و آله عند الله فی عمر س حرام را با
 بجاهش مأمور نمود که دردم سکاف ناسند و عبور
 در را مانع نهند و سر فتح را سکست اسکر
 سلام ز جای حرد حراب کس و فرمود سا
 ر جای حرد سمد در حده قسور متحرکه غنم
 نید شده هم و مایه روی حرد در حو هم
 گرفت در و مایه و میسر و قات و پس
 حب سکروا بیا است

راس در روی مایه سکروا مکدر که علی
 مایه علی د بوب از و بصر و حواسند
 ر ح ر پات هر بر علی رصا نمودند
 ر س ر کس در د تو عیب ح
 مایه در ح کس در ر سدا مرداه حب

آکسید در راه غربت مردانه کو سپید که زن حاضر
 آورد و اسیر نشوند و انتقام پدر را امروز باید
 از محمد کسب و عوض مفتواین فریش حو او را
 ریخت .

پیم بره - ر ملاحه سون و ترناب صوف و
 دستور اعمال هی حکمی در پیش درری سکر - لاله
 ایستاده و سون راء ص فرموده کیت - یل .
 - نو -

ی ص یاه حرط ص برایی که شمی -
 شمی رده تند دوق جر رد س س -
 کشته سید دمیب شمی زنده مایه گر فح -
 رد - شمی زرد سور - د -
 کر - ر - ر کس ر - ر -
 ر ر سح ر - ر - ر - ی ر -
 - ل - ر - ر -
 ر - ر - ر - ر - ر - ر -
 ر - ر - ر - ر - ر - ر -

کنبند که فتح و ضم در اتحاد و اتفاق است هیچکس
 نمی میرد مگر اینکه روزی آخر او قطع شده باشد
 شما مؤمنین با تعداد افراد خود را مثل یک نفس
 بدانید و هر کس دیگری را بخود عضو حساب نماند
 و صدمه هر عضو را برای عضو دیگر لازم شمارید
 طرفین بهم دیگر در آمیختند خان جنگ صعب
 رحاست که ناآنگاه کم دیده شده بود ما این
 سخنان پیغمبر چنان به جان آمده بودند که هر يك
 چون شیر غضنك از عنان مرد باك بدستند مرده
 گوتیدند و این معدود از جان گذشته لشکر وریش را
 از جای برکنند میان خودشان را فراری و اموال
 اموال و ائمال خودشان را میریختند که لشکر اسلام
 متغول جمع آوری باشند و از پست سرایان ستاب
 کنند از آن طرف عبدالله عمر که در دم شکاف
 عینین بود بوجود تا کبدات پیغمبر چون وریش را
 گریزان و اسلامیان را از عقب ایشان تازان دید

بنحال اینکه غنیمتی بدست کند ده نفر دم شکاف
 گذاشته خود میدان جنگ آمد خالد بن ولید که
 بادوستان تن از مکان میخواست از شکاف بگذرد
 و وجود کمانداران عبدالله مانع بود حمله آورده از
 شکاف بگذشت و پرست سرنگر اسلام آمد و ز
 پیش روی گریخته گمان قریش که عمداً رو فرارند
 بودند که بر لشکر اسلام فریب دهند و صفوف آنها را
 بهم زنند برگشتند اسگر سلام را بمیان گرفتند و
 هر طرف شکست و وحش باشد اگر لاه فتاد و تبحر
 پیغمبر در معرض حصر بود چه رده نفر ز محله های
 پیش روی پیغمبر ایستادند و خانه دشمن را از وجود
 آنحضرت دفع می دادند. اینکه نوعی قریش هجوم آورد
 که حذیف بن یمان و عریک در دهان در نفر می جنگید
 پیغمبر آنها را در صعب سنگی چوب پند حبس کرد
 و در وی از حضرت آمد و سر مبارکش را زخم نموده
 خون بر رخ عتبه بن ابی وقاص سنگی بران حضرت

برآید و دندان زیرین او را بستک و بر آن حصرت
 حمله نموده سمشری بر پهلوی مارکش حواله نمود
 پیغمبر دوزره پوشیده بود سمشر عتبه کارگراست
 ولی از سنگی اسلحه و کوفتگی اندام از اسب بیفتاد
 و در آن چاهی رو درآمد که در حاک گناه و سرش را
 حاک پوشیده بودند پیغمبر خواست بر چند تن
 حاک عتبه میخواست سمشر دیگر نزدیک صاحب
 سمهدانه رسیده و دستش را ده سمشر عتبه
 دست دستش بریده سمشر عتبه فریاد کرد که پیغمبر را
 کستم و اسب المحصرت را ردایه روانه علی بن
 ابوسلم که در دهان چون شر غضا اندود بنگ
 بود که پیغمبر متافعه تنی صاحب المحصرت
 از ده برآورد دیگر در ده ریس متعانه آوردند
 اسیران را که پیغمبر مرده میآورد و در ده
 کس تنی کشته شد و ده مرده
 پیش روی پیغمبر بود که آتش گرداغ میزد دوحه پس

اطال رجال قریش را مقتول ساخت در این بین ابو
 دجانہ رسید پیغمبر فرمود خود را بکشتن مده من
 من بیعت ترا پس دادم ہرجا خواہی رو بود جانہ
 و بول نمود و مسغول خنک شد علی عامہ السلام
 مستاد زخم برداشت زیاد بنی حال بود و خود یر روی
 خود را رتافت حور اصحاب از جہات پیغمبر را گاہ
 شدند از صراف بمیدان آمدند و بر سر آں حصر
 جمع شدند علی عامہ السلام سر خود را بر آں کردہ
 آں حصرت روی خود را بست و چہر کار مہ
 صورت نمی گرفت برای تخلص بہ ایسی کردہ
 برآمدند اسکر قریش حراستند دل رہ
 اندیم ای احد را صحت کشید و ہمہ این ر رہ
 مع یہہ اگر سلام پتہ دسی نمودند
 قریش را دفع دادند اسر بوسہ و کہتہ
 یہہ را بردستہ بہ بہار حہ برآمدہ و مسغول
 د شدند قریش چون پیغمبر را کہ می

جنگ آن معدود از جان گذشته را که درسگرهای
 طبیبی بلندیهای کوه متحصن شده بودند جایزیدند
 و از انجا برگشته بمیدان جنگ آمدند شهدای اسلام را
 گوش و دماغ بریدند و شکمهاشان را بدریدند
 مرده هارا بیای لگد کوب کردند ابوسفیان نیزه
 خود را بدهن جزه شهید که عم پیغمبر بود بگذشت
 و استهزا نمود که بجش طعم نیزه را بعد از همه این
 تفضیحات که سندات معتبر و حجت و جاهیت قریش
 است برکشتن مکه ۱۰ مسمم گردیدند و حشی قائل
 حمیه را از پیش روی مکه فرستادند که مژده فتح
 حدرا برساند ابوسفیان چون کار مراجعت را راست
 کرد بزیر کوه احد آمد و آواز داد که محمد مرده
 است یازده پیغمبر فرمود جواب ندهند ابوسفیان
 باز صدا نمود که ابوبکر و عمر مرده اند یازده باز
 جواب ندادند از انجا برگشت بمکیان گفت که محمد
 و هم ابوبکر و هم عمر هر سه مغفول شدند

چون قریش آماده مراجعت شدند حضرت
فرمود نگران باشید اگر مکه بان به اسب سوار
شدند به تاخت مدینه می روند و اگر بستر
سوار شدند بسوی مکه میروند چون متوجه شدند
دیدند بستران خود سوار شده و بسوی مکه براه
افتادند بعد از رفتن قتل قریش پیغمبر صلی الله
عالمه و آله وسلم از کوه پائین آمده بمیدان جنگ شد
مقتولین را ملاحظه میکرد بحمز و عمووی خود گریه
نمود عیای خود را بر زیرش انداخت و او را سید
الشهدا لقب داد و بعد از آن حکم نمود شهد ر
مدفون ساختند

حون خبر حیات پیغمبر و برگشتن قریش بمدینه
رسید زوجات آن حضرت بانشگر گاه آمدند و ضمه
عایب اسلام آب آورده حون سر آن حضرت ر
بست و بر زخمش را به بست و رو نه مدینه
شدند

بنی قریظه که در مدینه ساکن بودند و بایهیمبر
معاهده داشتند که خلاف بر مسلمین نمایند . چون
شنیدند که لشکر اسلام از قریش شکست یافت و
پیغمبر مقتول شده جمعی نموده بحرم خانه پیغمبر
تاختند پرده گبان حرم را بمحاصره انداختند و
در پی قاتل بودند بعد از اطلاع از حیات پیغمبر ص
دست باز داشتند پیغمبر ص چون نقض عهد آنها را
شنید و برجسارت آنها مخبر شد کسیر آنها را بوقت
دیگر گذاشت و این بود که در جنگ بنی قریظه که
تجسباتش خواهد آمد مهند فقر آنها را به حکومت
... بن معاذ چون گوسفند در مدینه سر ریخت

بعد از ورود مدینه بخبال افتاد که مبادا قریش
پشیمان شود و از راه برگشته آهنگ قاتل مدینه
نمایند من ساعت فرمود که در مدینه داد و دادند
فردا بکاه باید پست سر دتم را به بگرفت و همه
اهل مدینه از زخمی و تنه در دست باید حاضر اردو

باشند چگونه که فرمان شده بود قتون جمع شده
 و از پشت سرمکبان پی گرفته تا بمنزل حراً الاسد
 رسیدند شب بود پیغمبر فرمود نزول نموده و امر
 داد که در صحرا دریا نصد جا آتش بسوزانند تا از
 دور علامت بزرگی لته گرگاه بتود و بلته گرگاه
 قریش جاسوسان فرستاد که از خیال آنها خبر آورده
 از آن سو چون قریش از غارت نمودن مدینه پشیمان
 شده بودند قرار گذاشته بودند که برگردند ~~کار~~
 محمدیان را بکلی تمام نمایند و مدینه را قتل و غارت
 کنند دو این حال بودند که رسیدن قتون اسلام
 از پشت سر آنها معلوم شد تصور = کردند که مدت
 بزرگی از اطراف به پیغمبر رسیده و دانستند که پیغمبر
 در حال حیات است از صرافت غارت مدینه افتادند و
 و و بمکه بتعجیل و شتاب شدید

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه سه روز
 در اینجا اقامت فرموده و از صرف قریش سوده شد

برکشته بمدینه آمد موزخین این بیرون شدن
 پیغمبر را باسم غزوه حمراء الاسد علیحدہ ذکر
 نمودند ولی فی الواقع متم جنگ احد است جنگی
 در این عزیمت واقع نشد باین سبب ما اورا ضمیمه
 جنگ احد ساختیم



—§— وقایع سال چهارم —§—

—§— و آنرا سنة الترفیه گویند —§—

در این سال غزوه بی النظر واقع شد وهم
 در این سال خبر بر مسلمین که تا آنکاء اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مینوشیدند حرام گشت
 پیغمبر ص از بنای بعثت خود این عمل تنبیع را
 مذمت می نمود تا اینکه در سال چهارم هجرت اول
 زجانب خدا آیه شریفه باین مضمون نازل شد
 ﴿وَلَا يَحْزَنُوا وَلَا يَسْأَلُونَ﴾

بگو که در آنها گناه عظیم است و منفعتی است برای
مردم اما گناه آنها از نفع آنها بزرگتر است ﴿
بعد از نزول این آیه مردم فهمیدند که بزودی
خمر حرام خواهد شد تا اینکه آیت دوم از خداوند
رسید باین مضمون

﴿ ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا در
حالت مستی بنماز نزدیک نشوید ﴾

بعد از آیه دوم بعضی بی ادبها از اصحاب دو
حالت مستی سرزد به پیغمبر ص شکایت آوردند
این بود که آیه سیم نازل شد به این مضمون

﴿ ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بتحقیق خمر
و فحار و آبها که سریاد شده اید و نیرهی فواح که
بدان قارمی بازید محس و از اعمال شیطان سن و
آنها دور شوید تا رسته کار با تمیز

و شرب خمر بر مسلمین حرام گردید چون
عمر حرمت خمر را شنید گفت خلاص شدیم هم پول

می رفت و هم عقل زایل میشد بعد از این حکم
 احدی مباشر شرب خمر نگشت نه در ظاهر و نه در
 باطن و بالباس خمر آلود تقرب نماز حرام گردید



—﴿ وقایع سال پنجم که ﴾—

—﴿ اورا سنة الزوال گویند ﴾—

در این سال جنگ مرایع و بی المصطلق واقع
 شد مرایع نام جاهلیست که بی المصطلق دوسر او
 فرود می شد مصطلق لقب جذیمة بن سعد است
 و اینان تبعه بی خزاعه هستند

از پدران همین جذیمة ربیع بن حارث اول
 کس است که دین اسمعیل را در مکه بر هم زد به نام
 کعبه ب برنشاط نامش را هبل گذاشت

پیغمبر ص محض دانستن خیال بی المصطلق
 ریذة بن الصلیب را بمیان ایشان فرستاد که دل آهارا

بازداند بریده برایتان سفر کرد مقدم او را گرامی
داشتند و از عهد و سرخس آورده از پیغمبر اظهار کراهت
ورنجش نمود و گفت اگر شما درد فم محمد خیالی دارید
من باز کنم من با قوم خویش بتمایب و ندیم و کار
جنگ را ساز کنم بی المصطاق عداوت پیغمبر را
که در دل داشتند به بریده مکتوف ساختند بریده
از محاصر جمع نموده مدینه آمد و پیغمبر را زعد و
بی المصطاق مستحضر ساخت پیغمبر ص بر او ذر
غماری را در مدینه گذاشت روز دوشنبه دوم
شعبان عزیمت فرمود بی المصطاق را و
نکبب سلام فرمود و کاهن - حکم جنگ شد
ده تن از بزرگان بنیان مقتول و بنیان اسبب مجروح
و اسیر شدند دو روز رست و پنج روز رگوسفند غنیمت
لشکریان اسلام گشت حضرت حسن غنیمت وضع
نموده بقدر دوسهه اسواره و یک سهه به پیه ده ها
فسمت کرده و بافتح و غروزی مراجعت فرموده

وارد مدهند اسرا بعد از قبول اسلام آزاد شدند

— * — § — * — § — * —

— * — وهم دریں سل — *

— * — عروۃ خندق پلش آمد — *

رآل چین بود که یهودیهای ساکن مدینه و
مردمی فریخته که در مدینه و در بوی مدینه
متوکل بودند پیغمبر دل بدستند و از حساوتی
که در حاکمیت حرم پرده گار حرم بیوی نموده
بودند متوکل می ریخته و ریخته می رسیدند ز
میان خود ساز جماعتی نمک فرستادند ابوسفیان را
و از سبب ددند و او را که رئیس فراسیان بود
محاکم پیغمبر و تیغ هدیه نموده نمودند بوسههای
و در هر صراحت و حاکمیت ده رواه مدینه گردید
در هر صراحت و در هر صراحت و در هر صراحت
در هر صراحت و در هر صراحت و در هر صراحت

نزدیکی مدینه اسگر ابوسفیان مدد هرار نایب سد
پنجمصر حوں از حرکت ابوسفیان و تعداد اسگر و
محرشد

رباں و اطفال را در حصّی حرّثه که از سایر
استحکامات مدینه محکم تر بود جای داد و عدا الله
س مکتوم را در مدینه حلاف داده محاسن مساوره
نزدیکی آشکابل مرموده ز تحصن و مماله و ...
ناکه ای صحت شوری نمود کبریت آرت در تحصن
و دین سگری مقبول پیغمبر و فساد و اصلاح و مد
سبب دوسی که زعمای رودسی یوں و رنماک
خود خیرت نموده د مدینه شرف س لام و اس
سده و در نزدیکی مدینه و نه میاه نور دور سینه
خندق حرا کردند

روزی که مردم ببحر حریق میگردیدند
حد یوں سده شش حری ر طرح س
کوه احد سر زدسته دزد و مدینه در سب

دبع عمق خندق را آوردند باینکه در مدینه گران
 بود و آذوقه که یافت می شد مردم باشند گرسنه شب
 و روز خاک می کنند و در پشت خود بالا می کشیدند
 و عرض یک ماه هر خندق را تمام نمودند پیغمبر
 و روزی بری ترعب مرده و تاباب قلوب ایشان
 که در سخن داد و روزش می کرد مقارن
 ثم حبس سور فراتش برسد و مردم مدینه
 و آن حصه سه مسغول دوع گردیدند هر روز حمله
 و فیس را مردانه دفع می دادند و روزی عمرو
 و سه و دس فیس و عامر که به اوان دمدار بود
 سب جود را برجهایده میان خندق آمد و سببان
 حبس و بی درکنار خندق بودند عمرو و مبارز
 و سه و روزی که کتیند مردان مهاجر و
 سه و ترینه و و رخنک نمیم چون پهلوی عمرو
 سه و بود همچاکس حراب مبارزی او را نمی کرد
 و دد دهد و خود ستائی مینمود علی علیه السلام

مکرر عرض و خواهش اذن جنگ نمود پیغمبر ص
فرمود یا علی عمرو بن عبدود است که تنها هزار
نفر را که عیادت کند علی ع عرض کرد یا رسول الله
اگر خواست خدا و دعای تو بمن باشد از عهده عمرو
برایم پیغمبر ص عی و دعا فرموده و اذن داد
عی ع پیاده بخندق آمد گفت یا عمرو من شنیدم
که هر کسی از توسته چیز خویش کند یکی از وی
ممکنی عمرو گفت چنین است عی ع فرمود
پیاده بول سدم اگر عمرو گفت پس که می
فرمود پس یاد سن از جنگ بردار * گفت
چون در جنگ بدر زخم دریده ام ، کفر آن
رحم ر زده سال بسته به رحمت پس شنیدم *
عی ع فرمود پس من که پیاده ام تو هم پیاده سه ناباه
بخنیم " عمرو گفت پس از وی و من که " و آن
یاعنی من باید رتو آسان بوده تو هنوز ضعیفی و من
هفتاد سال دارم تمبخواهم چون ترا بریزم تو من

جنگ نکن رو دیگری را بجنگ من بفرست *

علی ع فرمود این سخنان کودکانه از پیری چون
 توشایسته نیست از اسب پیاده شو با من رزم بساز
 خود ستائی تپوه مردان نباشد * عمرو از سخن
 علی ع بر آشفست از اسب پائین آمد اسب خود را
 پی نمود و از شدت غضب شمتیر خود را بر فرق
 مبارک علی ع چنان بکوفت که سراسر او را دو نیمه ساخت
 و بر سرش نشست و خون برینخت علی ع خود را
 نگه داشت و شمتیر خود را کشیده به پای عمرو برد
 و فلج کرد عمرو بهفتاد بی بریده خود را برداشته
 بجانب علی ع برانید علی ع برجسته رسیده او
 در آمد * عمرو عَلَيْكَ یا علی محای خبی با نسی
 بر آهنی سر مر بر ایاس مر مکن و بدن مرا عریان
 مکن * فرمود چنین کنم سرش برید و بدست
 خود بلند نموده بگریخت پیر بر سر ز آواز علی
 به سجده افتاد و خود را تکر نموده بعد از عمرو سده

نهر از دلبران قریش بمخندق آمدند علی ع مر سه
تن را مقتول ساخت و این اول فتح لشکر اسلام و
آخر شکست لشکر قریش در محاصره مدینه بود بعد
از آن احدی اقدام جنگ نمود علی ع از خندق
بالا رفت سر عمرو را بخاکهای پیغمبر ص انداخت
پیغمبر ص روی آن حضرت را بوسه داد و فرمود
یا علی عمرو را کشتی اسلام را زنده کردی

چون امتداد و محاصره یزیده روزگانه شد
فریش کاری از پیش نه دند و نه گئی آذوقه اهل
مدینه را سخت و نجه میداشت پیغمبر ص حوسست
کار قریش را با حکمت بسازد و در میان لشکر ایشان
تفرقه بیندازد و بهمین دعوت غلطه فی ر که در
میان قریش بود و ساله خود و خفی میبست بنزد
خود دعوت نمود و امور فرمود که بین قریش و
جی قریشه نزاع بیندازد و اختلافی بکشد و بدین صورت
نیمه با لشکر گناه بر کند و ماموریت خود را در کمال

کفایت به انجام رسانید اول نزد بی قریضه آمد
گفت می بینید که قریش کاری از پیش نبردند و
مدینه را فتح نکرده بر میگرددند شما بی قریضه که
درد و مدینه ساکن هستید میدانید محمد ص بعد از
برگشتن قریش بر سر شما چه می آورد بشما آن میکنند
که آتش سه زنده حاتاکه میکنند پس بهتر است که
از اوسقیان خند بن کروگان بخواهید که اگر
از برگشتن آنها مسامین آهنگ شما را بکنند بشما
امک بدهند و در آینه به اطه بنان مال و جان شما
نمایند از اینجا برخاست نزد ابوسفیان آمد
گفت حاتم بی قریضه محمد ص حاتم و در
مسرتا بزرگ کرده اند در پی محمد ص ساخته هستند
میخواهند از شما خند بن کروگان بگیرند به نزد او
برستند و زانگه کشه شما بکشند و گربه باهل
می بیند شما بنارید بوسه بنان غیج نکشت و خواست
حقیقت حال را بداند بنزد بی قریضه کس فرستاد

و اخبار نمود که کار محاصره طول کشید فردا بگاه
 باید حاضر جنگ باشید و از جان و دل در فتح شهر
 کوشش نمائید بی قریضه بفرستاده گفتند که فردا
 تنه است مانعی توانیم بجنگیم و اگر روز پکشنه هم باشد
 تا از قویس چند تن کروکان بماند هند و درآینده
 بحفظ مال و جان ما از لشکر اسلام ضمانت نکنند جنگ
 خواهیم کرد چه اگر کاری از پیش نبرند و مراجعت
 مکه نمایند محمد دمار از روزگار ما برآرد و خون این
 خبر به ابوسفیان رسید قول نیم درست شد گفت
 یهود یهاوا نه کروکان میدهیم و نه ضمانت میکنند
 و درآینده کمک میکنم میخواهند از لشکر گاه
 در بروند یهودان نیز از گفته های ابوسفیان بر صدی
 قول نعیم بوور کردند همان شب که اواسط پائیز بود بد
 خنث تسدیدی برخاست و خان ضوون شد
 حدرهای میان رز برهم فرود آمدند و دیگرهای
 مردم را با آتش برداشته صحرای را کشته نمود

قریش به هول افتادند و از زیستن خودشان در
محاصره مدینه چنان متوهم و پریشان گردیدند که
همان شب **سَوَچیده** روانه مکه شدند و بی قریصه
بمساکن خویش برگشتند چون خبر مراجعت
قریش را به پیامبر آوردند آن حضرت فرمود این
آخر رفتن ایشان است دیگر بجنگ نخواهند آمد و
ما از پی ایشان خواهیم رفت

در محاصره مدینه از مسامین شش نفر مقتول و
اسباری مجروح بودند از جهات جراحت یافته گان
سعد بن معاذ بود که بعد از فتح بی قریصه به همان زخم
درگذشت

—*— (*) —*—

—*— جنگ بی قریصه —*—

چنانکه گفته شد چون فرانس گاری در محاصره
مدینه از پیش بردند و از فتح مدینه ناامید شده باز

بمکه شدند و بی قریصه بمساکن خود برگشتند روز
 سیم پیغمبر بلال را فرمود در مدینه ندا کند که
 لشکر اسلام حاضر شود و نماز شام فردا را در اراضی
 بی قریصه ادا نمایند فردایش لشکر بقراری که حکم
 شده بود ساعتی از تب گذشته به پای حصار ایستان
 فرود شدند بی قریصه از دیدار علی ع که قاتل عمرو
 بن عبدود بود زینش لشکر اسلام لوای فتح را
 داشت بسیار متوحش شدند مرگ و معاینه کردند
 و در قلعه را بسته متحصص گشتند بدست و پنج روز
 کار حرب و ضرب و محاصره در کار بود هر روز قله و
 تربران میکردند بالاخره بی قریصه به امان آمدند
 و زین پیغمبر خواستار شدند که بایستان هم مثل جماعت
 بی فنقاع رفتار نماید یعنی اموال و اراضی بمویشی
 آنها را بگیرد و بخودشان دن و جرت بدهد که
 نحاك شام برود پیغمبر هم راضی شد فرمودند یا
 نبی اسلام نماز بی قریصه من در حق شما از قبل

واسر و عمرو را دارم راضی باشید بی قریصه از
پیغمبر درخواست نمودند که سعد بن معاذ را از
مدینه احضار نماید و حکم ایشان را بر او محول فرماید
و هر چه سعد روا داد صرفین قبول نمایند پیغمبر
راضی شد فرمود سعد را حاضر لشکرگاه ساختند
طرفین او را حکومت دادند سعد گفت حکم من
این است همه مردان بی قریصه مستول زنان و
صلبان اسیر و راضی و مواشی ایشان عسکت مسامین

۱۰۸

بی قریصه سعد را حایف خود میدانستند
هر این نوع حکومت روی متصرف نبودند
ناحر سرزمین را گسودند عسکرت سلام مامور شدند
امول و ثل ایشانرا که عرازوئی و سایر چیزها
در ریاضه سمر و سبزه و زره و دیوار و بیره و
یصله سر بود صط نمود محصور پیغمبر آورد
و نهضت مرد ایشانرا ندیده آورد سل گویند

سر ریبد و عوض آن حسارت را که در جنگ احد
به پرده گبان پیغمبر ص کرده بودد از رسول الله پس
گرفتند * زبان وصیان را بلسگر اسلام تقسیم
مودد و از میان اسرا و یحانه مات حقایق و پیغمبر ص
آزاد فرموده تزویج نمود

بعد از این حکمت سعد زحمتی که در

۹۰۷۲ سد



و فایع سال سیم که او را سه دستناس گویند
در این سال نکپی ساخته شد که در او محمد رسول
الله حث بود و را ر و رمی و نامه های سلاص
اصرف میردد

و ہم دریں سال مکہ فرض گشت فرمایم و صومعه در ماه دی حجه که آنجا، وقف معینی ندانم مشغور

گردید ولی این حکم در سال نهم محرمی گشت چه
 در سال هفتم سه روز پیشتر در مکه نتوانستند
 بنمایند و در سال هشتم فتح مکه عمل آمد ولی
 مناسبت حج از استی احرام و آداب و صواف و
 قربانی و اقامه می و عروت و رمی حجرات بنف
 به احتیاطی که در فتح مکه در حجاج السلاخی اسکر
 اسلام از اهل شهر بود نمکن نشد همچنینکه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله . سلاح خنجر نخواست که به آمد
 و حجر الاسود را استلام نمود خنجر که در جای
 خود گشته بود حوهد شد . و هم درین سال عروه
 دت لرفاء و عروه بنی حبل و عروه بنی فرده
 و سایر سریه ها واقع گشت که همه با فتح و فروزی
 و زیاد ستند . و سالهای تمام شد . و هم در
 این سال عهد دمه حلیه . ویش منعقد گردید
 و آن خنجر بود که پیرمهر از مهاجر و انصار
 عرو . و عهد بیست نفر حاضر رکاب نموده زیارت

حانه کعبه را مصمم گردید دو سابه اول دی و عده
غشل نموده جامه پوشیده هشتاد سر از خود برای
فرمانی بازینت مهره از پیش رو و سایر ستران
فرمانی را از پس آنها پس از حرکت از مدینه
برو فرستاده و عید الله س مکتوم را در مدینه
جانین گذاشت طرف مکه عزم زیارت حانه خدا
عازم گردیدند مهره رسد که هیچکس سر از مهره
حریت دیگر با خود نبرد و فرمود بمصد م صوف
کعبه است نه جیت و ریش از زو حات مهره تا
ساده ملازم خدمت بود از مسجد - سجره احرم
استند و ایستادند (الایه است لا سربت با
ایست)

حور حر حرکت پیوسته بیکه رسیده ریش آماده
خفت شدند و زجاعت (ح) و سایر عرب
حوتی مکه ستم شده حیت بر روی مهره
آوردند و ستم ددی در حرور حن بر روی آماده

کردید . اول دو دست فقر را بریاست خالد بن
 ولید از پیش رو برون فرستادند که پیغمبر را
 از حرکت باز دارد و اگر تواند به لشکر اسلام
 شیخون زند پیغمبر از جمیع حرکات طرف مخالف
 مستحضر بود و احتیاط حفظ اردو را با نفس
 نفیس می داشت هنگام نماز لشکر اسلام دو نیمه
 می شدند يك قسمت قرول می کشید قسمت
 دیگر نماز میکرد و پیغمبر (بسر) این سفیان
 خزاعی را از منزل ذوالحیفه بمکه فرستاد که مکنون
 خاطر مکهان را بداند و از ایشان اذن زیارت
 بگیرد بسر رفته و خبر آورد که قریش بهیچوجه شما
 را راه بمکه و اذن زیارت نخواهند داد رسول خدا
 اصحاب را بمتنورت خواست و فرمود اگر ما به
 نواحی مکه بتازیم جماعت آحاد اعراب نواحی که بر
 مکهان چسبیده اند متفرق می شود و جنگ ما
 با قریش سهل گردد . اصحاب عرض کردند چون از اول

بقصد زیارت بیرون آمده ایم بهتر اینست به جنگ
اقدام نکنیم تا قریش بر ما بتازند آن وقت جهاد
نمائیم و هر چه خدا خواسته نتیجه بگیریم و در آن
شب به آن حضرت کل افراد مهاجر و انصار تجدید
بیعت نمودند خون پیغمبر به منزل حدیبیه رسید از
جانب قریشی بدیل بن ورقاء خزاعی به خدمت آن
حضرت آمد عرض کرد که شمار او را و دم که زیارت بیت
الله محال است و در این منزل قتلون قریش بشما حمله
خواهد نمود و جنگ خواهد افتاد. رسول خدا
بدیل را بکه پس فرستاد به قریش پیام داد که من
برای جنگ نیامده ام اینست ستران فراتی حاضر و
احرام ما را بطواف کعبه نظر بکنید بهتر آنست که
شما بمن حمله نکنید و بر سر جنگ بایستد ما را زن
طواف بدهید بدیل گفته های پیغمبر را به قریش
رسانید کوس ندادند و عروه بن مسعود ثقیفی را
فرستادند که از عده و عدد اصحاب پیغمبر خبر

صریح بیاورد عروه به حضرت پیمبر آمد و گفت
 و شنید نمود تبعید مردم را به دات دارای کاینات
 آن حضرت ملاحظه کرد بر کشته به نزد قویش
 آمد و قسم یاد نمود که من بدر کا، همه سلاطین اس
 عصر از مبصر و کسری سده هیچ ناساهی را
 در نزد سپاه و رعیت و بی معبودیت و هبات
 و عمت ندیده ام مردم حاکم ایشان عوص سر مه
 نجسم میباشند و آب دستش را استغای مرضی
 می برد کر و او ز در حنک و سبد اسکر و از
 جل کشته تریک من مای سده شمر زم حواء --
 داد و سر از فرمان وی نخواهد پیچید خوب
 است که ایسا را در زیارت بدهید و کار تر
 مصد که کرد فریش بز و می به بی گفته هف
 به پادشاه و حرف حاکم می زدند تا اینکه حاکم
 بی عات به ر که مر - محرم بود به نزد پیمبر -
 فرستادند که پیمبر و ز صرافت دیدار گفته

بندازد و بدون اینکه حونی ریخته سود او را از
 راه کرداند خون حایس بحضور می آمد پیغمبر
 صلی الله علیه و آله فرمود این مرد را حرام
 کنند و او را با شکوه تمام ورد نمایند که با کـ
 او سایسته اسد حایس بحضور آمد پیغمبر صلی الله
 علیه و آله در حرمت و مباحثه فرمود سخن
 دامیر گفت و ور مایل به صلیح نمود . حاس
 به مکه تر کسب تا در حرکات آن حضرت و
 فرمایشات و حایس بی علامه در در نمود که
 فریش را بر سر صلیح آورد و گشت اگر ، محجوب
 نکنند مرده آچار بردست از مکه بدر سو
 فریش او را ستم لب نمود . سخن ور بسج
 وول صا کردند و ور سبک نمودند . پد
 روی کور اسبخت و پیچہ سوره گرفته فرستادند
 که بدر کر سلام برید . حد ثانی کـ و ،
 سلام و حر آوردند سوره حیر و پیش و ول

لشکر اسلام رسیدند ایشانرا گرفته بحضور پیغمبر
آوردند حضرت آنها را مرخص نمود و عثمان بن
حنفان را بمکه فرستاد که به قریش تکلیف مصالحه
نماید قریش باز پنجاه نفر سواره فرستادند که به هر
وسيله باشد از عده و عدد لشکر اسلام خبر بیاورند
بن دفعه پیش قرولان سواران قریش را گرفتند
رسول خدا فرمود تا برگشتن عثمان ایشان را نکه
نمایند عثمان بمکه از ورود مکه قریش را مایل
بصالح دید و از جانب قریش به سهیل بن عمرو بن
حفص بن ابی اسفیر و معاویه و استرداد اسرا به
حدیبیه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله چون سهیل
را دید نادتد فرمود کار سهل گردید سهیل به
حضور پیغمبر آمده فصول عهد نامه را بپایان آورد
عی علیه السلام رة کرد پیغمبر علیه الصلوة والسلام
مهر نمود اگابر اسحب شهادت نوشتند

﴿ صورت عهد نامه چنین بود ﴾

فصل اول - از امروز تا امتداد ده سال
میان محمد و قریش جنگ نخواهد شد (سهیل
راضی نتند رسول الله نوشته شود) و اموال و
انفس یکدیگر را ضرر نخواهند داد و به بلاد
همدیگر بی خوف سفر خواهند نمود .

دویم - هر کس از قریش قبول اسلام
نماید ضمانت نخواهد بود و هر کس از سلاام به
قریش رجوع نماید مصایفه نخواهد شد .

سیم - غلام قریشی اگر بی اذن آقای
خود به اسلام آید مسامین قبول نخواهند نمود و
اگر غلام مسامین به قریش آید پس نخواهند
داد .

چهارم - ظرفین به حلب و همدیگر مزاج
خواهند شد و شرایط فصل اول را در حق آنها
معمول و مراعات خواهند کرد .

نجم - محمد و انتخاب او از حدیبیه به مدینه برگشته و سال آینده بمکه میایند و حج و عمره امسال را قضا نمایند و سه روز در مکه اقامت کنند و اهل مکه شهر را سه روز برای آنها تحلیه کنند که به آسودگی عمل طواف را محایا و ند هنگام سر مسامین غیر از سمر حره دیکر خود بیارد و سمر خود را از پیام برون بیاورند ، سه روزه هوز مبدله شده بود ابو حنبل پسر همین سبیل و کمل و ریش و مؤلف عهد نامه که در مکه به عیال مسامنی محبوس بود گریخته به حرمت پیغمبر آمد سبیل گفت پسر مرا تنه از ریه حضرت فرمود هنوز عهد نامه مبدله شده سبیل گفت پس مصاحبه نخواهم کرد پیغمبر فرمود و ریشش قبول کرد فرمود پس و را بهت مکن بنده قبول است - ابو حنبل به پدرش باز دادند سبیل و ۱۰ در پانزده پیغمبر - حیرت میرد

و حیدل فریاد میکرد که ای مسلمین باز مرا باین
 کفران پس دادید پیغمبر فرمود یا ابو حیدل صابر
 باش حید ترا رود مرها د تریح عهد دمه حیدیه
 مصق سال ۶۸۲ مسیحی بو- ز این مصق حید
 خوب راضی نمود و در گفتگو سدید پیغمبر-
 فرمود من در کارها ز شی یب تره و دا- تر
 ساک سود و سال آید- بریرت حرم رسید-
 یں عهد خوب ر یں عهد مد ح- سگسته حصر
 بو- بد و ر یں عهد- سی مد- سد بیم- اس
 مد ری حیدل- دس خود دلالت- پیغمبر
 فرمود د مردم از احرام بیرون آید قبول نمود
 مد- ر- سق ول سر حید- تر- پیغمبر- و فرمود
 تر- پیغمبر- که- مد- ر- خوب تقوی نمود
 مد- ر- تر- مد- و- ری- نمود و سوس-
 مد- ر- که- مرسد که در- و- ری- که- و-
 تر- که- مد- ر- که- قست- ثیر-

اگر چه خوانندگان این عهد نامه از فصول او
 شکست اسلام و فتح قریش را صورت بینی خواهند
 کرد چگونه که اصحاب آن حضرت در حدیبیه کردند
 ولی کسان کار آگاه می بینند که رسول خدا با
 این عهد نامه بنای اسلام را متبذّر فرمود اول
 آنکه بعد از این معاهده عدد مسامین در یک سال دو
 مایه و سی و پنج نفر و اعراب و قریش
 میخواستند مسلمان می کردند و قریش و همه بقدر
 اسلام رسیدند دوم رسول خدا بعد از این صاحب
 به آسودگی تمام مشغول ترتیب و تنظیم داخله
 اسلام شد و به تنبیه اعراب و یهود پرداخت
 سیم آنکه حقوقی و استیلائی اسلام در انظار
 همه عربستان برقرار نمود و به سلاطین اضراف
 نامه نوشت و مساعی جمعیله در نشر اسلام
 مبدول داشت

ز قیصر روم و پادشاه حبشه و یمن سفرا با نامه

و هدایا به حضور مبارکش آمدند و آوردند مکر
خسرو پرویز پادشاه ایران که نامه آن حضرت را
بدید و سفیر او را تحقیر نمود بعد از اندکی شکمش
را چون زخم پیغمبر بدیدند و به کیفر جسارت
و بی ادبی خود گرفتار گردید و دو سال بیشتر
نکشید فتح مکه بعمل آمد اکابر قریش سر تعبد
رپای آن حضرت سوختند

پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از اتمام مصالحه به
مدینه برگشت و در مدینه و دهرا به تسلاطین صراف
باز نموده سفر آمد و تمهید کردند اینسرا به اسلام
دعوت کرد جوابهای نایسته تحب و هدیا گرفت



وقایع سال هفتم و اور سنة لاستعلا ب کوبند
در این سال جنگ خیبر پیش مد پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم چون از حدیبیه برگشته و در مدینه
گردید حضرتش به تمهید لشکر پرداخته فتح فامه

حیر را که مساکن یهود و دارای هفت استحکامات
 پیش رو و سکنه زید بود در طر گرفت . سماع بن
 عرفه را دو مدینه خلافت داده با چهار هزار و چهار
 صد تن مرد جنگی و بیست تن از مسلمات که برای
 پرستاری مجروحین لازم بودند عریضت خود نمودار
 اسکرگاه اسلام منتهی که سلوه نام دست حیره یار
 ز عریضت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی
 فرستاد و ایستاد با چهار ده هزار مرد جنگی آماده
 دفع شده بر استحکامات خود بر او روید پیغمبر
 بر مین حیر وارد شد طی رد و شجاعت و مه و مه
 با مسیح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دهین
 کرید اسکر وارد آمدند یهود از آنجا ها آمدن
 را برادران کردند رس و محاسنهای صرف
 ها که با جمیع حرکت عسکرانه بود واجب داد
 تا اسکر سلام و دیدای در سود و حرکت اهل تع
 ر مسری رسید آید با ر عسکر سلام و داد

واستحکامات پیش رو را يك يك متصرف شده
 بیای فاعله حیه رسیدند حیریل اصراف فاعله را
 گرفته دوع سحت میموددسه روز جمله اسلام
 بریاست عمر و ابوکر رضى الله عنه ممر نمری شد
 و با ثلعات زیاد بر کسد شب چهارم پیغمبر فرمود
 مردا سرداوی نه فتح فاعله می کاروه که نه فاعله را
 نکرد پیش من بیاید.

روی سخن هشی علیه اسلام بود پیغمبر دست
 خود و را بوی داد و مور فتح حیریل شد
 علیه سلام بیای فاعله ممر حیریل ر نه
 سحاص روزگار حیریل بود در بر فاعله کسد و
 دو فاعله که اسیر سک بود ر حای برست
 و دور ادا ح و هل ممر ر محو بود که ممر ر که
 متروحه له می بود و ممر ر که ممر ر
 ممر دال ریت بر آدوه و حیریل حمل دهد ممر
 ز مول و ممر ش حیریل را ممر ر کسد

اراضی حجاز بدر روند در این جنگ غیر از سایر
اموال صد جوشن و چهار صد شمشیر و هزار نیزه
و پانصد گمان بدست اسلامیان افتاد . بعد از ضبط
غنائم و تصرف اراضی و بیرون شدن یهودیان پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بر کشته وارد مدینه شد و
صفیه دختر حنی بن اخطب را که از اسرای خبی بود
بعد از قبول اسلام عقد نمود .

پیغمبر چون از کار یهودان خبی که مدعی بزرگی
در پیشرفت کار اسلام بودند فارغ شد . به یهودان
اراضی فداک کس فرستاد و آنها را به اسلام دعوت
فرمود ایستان بحضور پیغمبر آمدند و محوطه فداک را
که قطعه مهموره و جزء اراضی ایستان بود به پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نمودند و از رسول
حدا خواستار شدند که در مذهب خود باقی باشند
و عهد کردند که خلاف مسلمین را ننمایند پیغمبر
قبول فرمود و ایستان را به تبعیت اسلام داخل نمود

و محوطه فذك را متصرف شد چون بی سوق لشکر
تحصیل فذك دست داده بود رسول خدا 'اور' بدختر
خود فاطمه عا بها السلام تختبید فاضله عامل خود را
به فذك فرستاده از مداخل مزرعه و نخلستان انجا
منتفع می شد و هر چه از مخارج فاضل میباند فقرا
و مساکین بذل می نمود تا اینکه خلیفه اول بعد از
وفات پیغمبر آن ملک را اسزد و نموده و جزا املاک
بیت المال داشت (خاصه جات) که تفصیش در جای
خود گفته می شود.

----- <<< >>> -----

— وقایع سال هتم عجرت —

— که اورا سنة لاستو گویند —

در این سال فتوحات پی در پی و تبسبه شرار
یهود و عراب نواحی مدینه روی داد و کار اسلام
رونیق تمام یافت ترتیب و تنظیم و تکمیل مورد احیه
روجه احسن بعمل آمد

چون ماه ذی قعدة رسید ابوذر غفاری را در
 مدینه بخلافت گذاشته حضرتش با صد سراسب
 جنیبت و هفتاد شتر و بای وجیه خانه نزوک که از
 پیش برون فرستاده شده بود از مدینه بعزم حج
 و صفا و وضو ف خانه حمد خیمه برون زد و حکم
 داد که ساجد عرازنه تیر بر پهن درید تا خلاف
 عهد نامه حاضر نشود و کر قریش بزنند عهد
 نمایند برای جنگ در کابو تب و رسول خدا ص از
 مسجد ذوالخلیفه احرام بسته و تلبسه کنند و وارد
 مکه شدند طواف و قربانی را در سه روز قامت مکه
 به عمل آوردند و در مکه بتوسط عباس بن عبد المطلب
 پیغمبر ص مبعونهات حارث هلالیه را عهد نمود
 و بی میان زن اقامه روز چهارم برای عروسی
 بر آن حصرت نهادند و آن حصرت از مکه برون
 آمدند قریش که شهر را انتخاب نموده بودند باز جای
 شدند و رسول خدا ص برگشته وارد مدینه گردید

وهم در این سال عمرو بن عاص و خالد بن ولید
و عثمان بن طایح که از اکار قریش و در تاریخ اسلام
آثار بزرگی از آنها مکتوب است از مکه به حبش سفر
کردند و روی دل پادشاه حبش را به پیغمبر مایل
دیدند دانستند که کار اسلام بالا گرفته از حبشه
برگشته مدینه آمدند چون خبر ورود ایشان و
به پیغمبر دادند آن حضرت بسیار حیرت داشت و
فرمود مکه جگر کوسه های خود را بترسانند
بر در خالد را که مدتی قبل مدینه گرفته در
حضرت پیغمبر بود فرستاد تا آن سه نفر را بخواهد
آورد هر سه تن وارد مدینه به پیغمبر سلام دادند
و فراتر سلام نمودند

همین خد است که در جنگ حبش از شکست
عینین گذشت به مدینه آمدند

خالد بن ولید از سالاد پیغمبر را خبر داد
که از اهل مدینه و او را بغزوۀ مکه که از مدینه می

بزرگ است مأمور فرمود و در آن جنگ تلفات بسیار
به ا کابر اصحاب رسید و خالد بر شاد تی که کرده بود
از پیغمبر ص سین الله لقب یافت که ما از جنگ
موته بهمین قدر ا کتفا نمودیم و هم در این سال
فتح مکه بمحل آمد



- ❁ فتح مکه معظمه بدست ❁
 - ❁ لشکر اسلام سال هشتم ❁
 - ❁ هجری مطابق سنه ۶۳۰ مسیحی ❁
- چنانکه در واقعه حدیبیه بقلم رفت قریش
با پیغمبر ص صلح نمودند که ده سال دیه میان آنها
جنگ واقع نشود و طرفین حلیف همدیگر را از حمت
ندهند ا گرچه در متن عهد نامه از طوایف اعراب
و حلیف طرفین اسم برده نشده ولیکن در انعقاد

صلح هر دو طرف حلیف همدیگر را میشناختند و
 انجمله اعراب بنی خزاعه حلیف پیغمبر ص و
 اعراب بنی بکر حلیف قریش بودند بعد از آنکه
 دو سال از تاریخ این معاهده گذشت و پیغمبر ص و
 در این مدت هم از کابر قریش و هم از اعراب
 بواحی قوم بزرگی فراهم آمد و ثروت زیاد بدست
 آمد و استعداد دفع شرار قریش کاملاً مهیا گردید
 و فتوحات بین بعمل آمد آن حضرت مترصد بود که
 از قریش نقص عهدهی سرزد تابیه بدست آید
 مکه را فتح نماید و هر چه زود تر تها را بکنند و
 قریش را براه رشت و صلاح بزرگ بدست آورند
 چهل تن از بنی خزاعه حضرت پیغمبر آمدند و عرض
 کردند که قریش بنی بکر بر سر ما برانگیختند و
 شمشیر خون زدند و غارت نمودند حضرت فرمود
 خدا شاهد باشد که من بشما نصرت میدهم و هرگاه
 شما را از ایشان میستانم و از آن سو چون قریشی

تقدیر عهد خویش را دانستند اوسفیان را بمدینه
فرستادند که پانزیمبر ص تحدید مصالحه نماید
اوسفیان بمد از ورود مدینه بنزد اکابر اصحاب آمد
و منتحی شد کسش التماس نمود بی نیل مرام
برگشت

پنجمبر ص. اصحاب رزوا پیش خود خیزاند و
در مجلس حص ففتح مکه را اظهار نمود و فرمود
نه از اتحاد لشکر و نه از سایر اصحاب نباید هیچکس
از حرکت ما بسوی مکه مجربتر نه اضراف نامه ها
نوشت و لشکر را بمدینه احصار فرمود جمعیت زیاد
فراهم آمد و استعداد نزوگی آماده شد ابوذر غفاری را
در مدینه خلافت داده روز دویسم رمضان ز مدینه
خیمه برون زد غر از چند نفر از اصحاب و از هیچ
کس ظرف توجه لشکر اسلام را نمیدانست بعد از
بیرون آمدن از مدینه محسن اینکه لشکر از ابلغر
پنجمبر ص بفتح مکه بی نبرد يك دسته قشون

ریاست ابوقناده بجانب قبیله اخشم فرستاد و حکم
 نمود روزه داران روزه بکنایند و روزه های ایام
 سفر را از اوقات حضر قضا نمایند اول خود افطار
 نمود و روزه بشکست و باتب مکه ره سوار گردید
 در راه عباس عم پیغمبر ص که از مکه با کوه
 و عبال مدینه می آمد به رسول خدا ص دوچارند
 حضرت فرمود که عبال و اموال را مدینه بفرستد
 و خودش حاضر رکاب بشد عباس فرموده عمل
 نمود از فریش کسی اهزیمت آن حضرت مضاع نبود
 اینکه لشکر اسلام به جهار فرسخی مکه رسید و بمن
 شب در همین منزل ابوسفیان توسط عباس از مکه
 بخاکهای حضرت آمده و اسلام گرفت روز دیگر
 حکم شد که هنوز بی نون نصه متوجه مکه شود
 ابوسفیان در راه تنگی ناگه شنب و لشکر از
 پیش روی او عبور داد که سواران را در راه
 رسید و دل خدش و لشکر بی سیم و عمر روضه

از پس او زبیر بن العوام با پانصد کس * از پشت او
 بنی اسلم چهارصد تن * قبیله بنی کعب پانصد تن *
 قبیله مزینه هزار تن * قبیله جهینه هشتصد تن *
 مردم بنی سعد دویست تن * مردم اشجع سیصد
 تن در گذشتند تا اینکه موکب پیغمبر صلی الله علیه
 وآله وسلم رسید و پنجهزار تن از ابطال رجال مهاجر
 و انصار همه با اسبهای نازی و شتران سرخ موی و
 تیغهای هندی و زره داودی مسلح روبراه شدند
 سعد بن عباد از پیش روی پیغمبر ص بر برق انصار را
 میکشید و چون بموقف ابوسفیان رسید گفت امروز
 روزیست که خدا قریش را ذلیل نماید و به اهل
 حرم حرمت نماید چون سعد بگذشت و پیغمبر ص
 رسید ابوسفیان گفت یا رسول الله مگر بر قتل سلسله
 خویش مصمم شده تورحیم و کریم تر از سایرین
 هستی از کفر ایشان در گذر و بر ایشان رحم آور
 حضرت فرمود حاشا سعد سهواً این سخن را گفته

و فرمود به جنابت این خطا قیس پسر سعد لو ارا
از دست پدرش بگیرد و خود حامل شود بعد از
عبور لشکر عباس ابوسفیان را با تعجیل تمام از پیش رو
بمکه فرستاد تا مردم را استمال نماید و از جوش و
خروش بازدارد ابوسفیان بمکه رسید مردم مکّه
از پشت سر ابوسفیان گرد عظیمی متاعده کردند که
روی آفتاب را تیره نموده گفتند یا ابوسفیان چه خبر
است این چه گرد است که بسوی مکه می آید
ابوسفیان گفت برگردید و دروازه های مکّه را بگشاید
و خود باز خانه ها توید و اسلحه را از خود باز کنید
هبا، محمد ص است که بالشگر گرن می آید محضر انش
نیاز آورید تا بر شما بخشد و گرنه احسی از شما جان
بدر نمی برد مردم از استماع این خبر چنان متوحش
شدند که پای از سر نتاختند و مجال گفتگو به
هیچ کس ننهادند لشکر پیغمبر از راه رسید و
از چهار سو به مکّه یورش بردند پیغمبر فرمود

که باهل مکه شمشیر نکشتند و انها را مقتول نسازند
 مگر کسانی را که با سلاحه مقابلہ نمایند * قتون
 خالد از دروازه که داخل می شد مکبان ممانعت
 کردند و جنگ پیوست از مسلمین سه کس و از
 اهل مکه هفتاد تن مقتول شدند پیغمبر به خالد کس
 فرستد و از جنگ منع فرمود * مردم مکه
 سلاح خویش را ریخته به خانه های خود خزیدند
 پیغمبر دوسرا پرده سرخی که دوابندی مشرف
 بسپر مکه برای حضرتش زده بودند وارد شد
 و چون 'سلام شهر' متصرف شدند * پیغمبر
 روز ورود مکه عبی سیاه و نوای سیاه داشت
 بعد از ورود سر و روی مبارکش را از گرد راه
 ستوده زسرا پرده بیرون آمد عبور قتون را تماشا
 می کرد و این کلمات را متذکر بود * « ای مکه تو
 وض می من تور چون جان خود دوست دارم
 سکنه تو منی وض من باشند من ایشان را آن

میخواستم که پدر مهرین به پسران محبوب
خویش خواهند * ای مکه روزی که مرا بمبارقت
و مهاجرت تو مجبور ساختند بمن سخت دشوار بود
* قدر مرا جاهلان فریشت ندانستند و مرا مجبور
نمودند که لوای فتوحات تربیت و هدایت در ماسکی
دور از من حق تو را فراموش * »

« بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم غسل نمود
هفت رکعت نماز شکر به مجا آورد و سلاح پوشید
از میان سبه که دور وی بسته شده سوره (فتح)
میخواند بخانه کعبه شریف آورد و بدون
حره زیارت کرد و به حجر سود سلام نمود
بعد از آن کعبه کف کل دشمنان و ای آنحضرت
تکبیر گفتند و حکم فرمود من در اینجا بمانم
فرمود بگوئید « حق من و بصل و یمن نمود ،
شیعیان . سلام بفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله
دوستان حضرت که شت و از پس به خانه کعبه

بتهارا بر انداخت . کلید حرم را خواست عثمان
بن طلحه در کعبه را گشود پیغمبر داخل شد
بعد از لحظه بیرون آمده با دو دست مبارك دوساقت
در را که هم کلید حرم دستش بود گرفت و رو
بمردم مکه نمود فرمود اهل مکه در حق خود چه کار
میکنید و چه خیال دارید گفتند از تو که را در کریم
هستی بجز خوبی چیز را منتظر نباشیم و نظر به
تفسیرهای ما هر چه بر ما روا بینی تایسته باشد
رسول خدا بگریست و فرمود « من امروز آن
گویم که یوسف به برادران خود گفت یعنی بر شما
تفسیری و کنایه نیست خدا به شما به نختبند و
از شما دو گذشت که او ارحم الراحمین است . بعد
از آن فرمود مکه حرم خداست در حرم خدا
خون ریختن و از پی صید یا بانش دویدن و کپاه
اورا درویدن و تجار او را قطع کردن جایز
نباشد . شما بد قوم بوده اید اینهمه زحمت

وضجرت که بر من روا دیدید ساکت نشدید و از
پی من بمیدینه تاخنبند و جنک انداختند با اینهمه
بر شما رحم آوردم و شما را آزاد ساختم و امان
دادم هر جا میخواهید بروید هر جا میخواهید
بشد بعد از آن خطبه که حاوی شرایع اسلام و
هادم بنای جاهلیت بود بر خواند که خلاصه
مصموفش این بود

ای جماع از من این خطابه را بشنوید حاضران
به ظایبان برسایید که خداوند شما را به نور سلام
از ظامت جاهلیت برهانید شرف نسب و متاخرت
اجداد را از حدود بر اندازید طریفه مساوات
پیش گیرید زیر که همه شما اولاد آدم هستید و آدم
از خاک است . فخر کسان به انسانیت است و شرف
انسانیت به هوی . و طاع . وجود . (هر که این
عرسه ندارد) ز زمان جاهلیت . امروز هر چه در
میان شما منازعه و مطالبه خونی یا عدوت ضایق

و ولادی بود همه در بنیر قلم خود کشته و
 به متخو و پیتال نمودند و درین مصاوت امور
 مردم مصایق آب و حکام سب و روفی دخواه
 و ملایه رؤسا و حکام بر من گویند که ز شمیم
 زیر که من پیغمبر حریه و ز شمیم نزدیک بر من
 کسی است که با دست و حر نزدیک بر من است .
 من و من نزد عده بود پیغمبر (اب) و فرمود
 بر من حاشا که بود در گویند پس از آن
 حضرت کوه صا - سرب برد و مردم گروه
 گروه آمد به یعب می کردند و من می سدد
 دو روز در یعب صا کشید و در انجام کار
 یعب پیغمبر . من بی صا تسمیر برده و
 در یه توپ ولاده به در - من رحمت های
 خود و خود در یاد تری نوره متعج مکه
 و لیس - که نبرد - ز - سی و
 وثیقه بمردم مکه کاب و (عتاب بن عاب) .

که جوان ماهوس بود بلکه حکومت داد و در عهد
 همه حکام پیغمبر به و صبیح پدر به اهل مک
 تذکر نمود

در این سال سورت مابین شصت و هفتی که وید
 قضاوت هوزن بود مسعود پیغمبر قداوت
 خدای بود که سورت مابین شصت و هفتی بود
 حسد و نرسد به مرده بادیه خنک داد
 نو که عمر کر تحمل و با سبب ویر بود
 نسبت هوزن و نیمی شب و سورت مابین
 مابین شصت و هفتی که ز مابین
 اصرار به پیوسته سورت مابین شصت و هفتی
 (حیث) جمع شده و در ده پیغمبر مضمون
 کسند پیغمبر زده که محسوس و سورت مابین
 سورت مابین هوزن و شصت و هفتی که
 سورت مابین شصت و هفتی که سورت مابین
 هوزن است که شصت و هفتی که سورت مابین

لشکر اسلام محاصره نمود بمهندسی (سلمان فارسی)
 برای تیر باران نمودن قلعه منجنیقها دوست نمودند
 تا اینکه مردم طائف با مان آمدند و بمصالحه
 گرویدند ولی در معنی فتح طائف بنا بضیق وقت
 و ضول سفر لشکر و عدم اطمینان پیغمبر به دو
 هزار نفر از اهالی مکه جدید الاسلام که در لشکرگاه
 بودند چگونه که بایست درس نداد از جنگ حنین و
 اطراف طائف شش هزار غلام و کنیز . بیست و چهار
 هزار ستر . چهل هزار کوسفند ، چهار هزار دینار
 پول نقره . غنیمت مسلمین آمد که اینهمه را پیغمبر
 حکام عزیمت مدینه در منزل جفرانه به لشکر
 قسمت نمود و قریشیان جدید الاسلام را برای
 تألیف قلوب قسمت سنگین مهداد بعد از آن وارد
 مدینه گردیدند

﴿ وقایع سال نهم که او را سنة البراءة گویند ﴾
 در این سال بهمه قبایل مسلمین اعراب و شهرها

و دهات عامل زکوة از جانب سنی الجوانب رسول
خدا تعیین شد که زکوة مسلمین را مأخوذ نموده
به خزانه بیت المال برسانند

و هم در این سال پیغمبر از زوجات خود کنیز
شد و قسم یاد نمود که تا يك ماه نزد ایشان نرود
و این فقره برای زیاده طای آنها بود که از لباس
و خورش علاوه بر کربس و آرد جو و شیر شتر
مقرری از پیغمبر میخواستند . چون رسول حد
از بیت المال که برای تجهیز **لِتَجَرَّ** و بذل فقر
لازم بود نمیتوانست و سعی به تعبش حرم خانه
خود بدهد زوجات از آن حضرت مصائبه میگردید
و درد سر میدادند . این بود که آن حضرت یثا ر
با فرقت یکماهه تنبیه نمود . بنگه خودشان دم
گشتند و مستدعی عفو و مغفرت شدند رسول خدا
بر ایشان گذشت نمود .

روزی عمر رضى الله عنه به خزانه آن حضرت

نکر است بجز يك پوست میش و يك صاغ آرد
جو چیزی نبود از عسرت آن حضرت متأثر شد
عرض کرد « فدايت توم سلاطين روم و عجم کمتر
از تو زحمت دارند و يبتستر از تو وسعت . از
خداوند استدعا بکن که تو هم مثل سلاطين اساس
حسنت بچینی و بساط نعمت بگسترانی و ریاست
اسلام را به شکوه بداری » پيغمبر فرمود « يا عمر
تو هنوز پا بست اين مقام هستی و در قيد شکوه
بی معنی هستی ايستادن را بسم سلطنت دنیای ده
روزه است و مرا لقب پيغمبری تا انقراض عالم
آن کس اسم فانی و رسم بی مبیانی را به نام بقی
و سلطنت روحانی عوض می کنند که چون طفل
متر از قشر واحد از عسر نداند » عمر رضی الله
عنه متنبه شد و از کفایت خود ندم گشت و اگر
این معنی را دریافت میکرد که آب دست بکند
سلاطين را بر تنای مریض می برند و بر حاکم نهند

کدام پادشاه پدر پسر را و برادر برادر را در راه
 مذهب چنان می کشد که کوئی تشنه آب سرد
 می نوشد و خاك پای کدام فرمان گذار روی زمین
 را تبعه او چون توتیا بدیده می کشد که این پیغمبر
 خدا دارای اینهمه امتیازات و معبودیت بود
 هرگز از شئونت ظاهری به آن حضرت ید آوردی
 نمیکرد . و هم در این سال (عزوة تبوك) پیش
 آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که بسر
 حداث مملکت شام لشکر بفرستد و مات نصاری و
 دعوت به اسلام کند و گرنه جزیه ستد برنی
 احیای این مأموریت فرمان رفت که از قبایل
 عرب مردان کار ساز جنگ ضرر دهند و بمدینه
 جمع آیند با اینکه قانون آنحضرت نبود که در هیچ
 يك از جنگها که در نظر میداد مکنون حاضر
 خویش را پیش از وقت بجز سب راز و جزئی
 توری تراز نماید . این هنگام که آهنگت رو به

داشت بی پرده به هر کس میبگفت و از آن سو
 خبر آوردند که هر قل قیصر روم چهل هزار
 قشون حاضر نموده قصد مدینه را دارد و در
 سرحد شام اردوی بزرگی ترتیب داده بعد از
 استماع این خبر عزیمت جنگ رومبان به اهل
 مدینه دشوار بنمود و ترك و تاز خودشان
 را در جنب جنگ سلطانی و لشکر منظم ایشان
 محبت جرم و کاز می پنداشتند و از يك طرف
 هنگام درو غلات و حبوبات بود لشکر اسلام
 میخواستند در سایه نخلستانها استراحت نمایند و
 از جنگ و جدال به تعیش و آسودگی اشتغال
 ورزند ولی همت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
 نشر اسلام و توسیع ملك سرحدی نداشت مقرر
 شد که قشون از مدینه کوچ نماید و نفرات پیاده
 بر پی خودشان نعلین درست نمایند و هر کس
 نعلین (کنش) داشته باشد از غنائم با سواره

برابر قسمت بکیرد . پس از انجام تجهیز لشکر علی
 علیه السلام را در مدینه خلافت داده و در ثنبه
 الوداع قشون را از لحاظ انور کندرانیده ده هزار
 سواره و دوازده هزار شتر و سی هزار کلبه لشکر
 بشمار آمد رابت بزرگ که در پیش روی پیغمبر ص
 کتیده می شد به ابو بکر رضی الله عنه سپرده شد
 با شکوه تمام طی منازل نموده به اراضی تبوک
 رسیدند چون حمل و نقل آذوقه بقدر کفاف این لشکر
 بزرگ نبود و دایره سیورست چندان وسعت
 نداشت و قشون از خاک حجاز که داخله اسلام
 بود خارج شده بود کار قشون به صعوبت افتاد در
 منازل عرض راه از بی آبی بیشتر از لشکرین
 مشرف بهلاکت بودند و قلت اغذیه بچائی رسید
 که یک خرمای قوت یک ووزة یک فقر گشت و از
 آن سو حرکت قبصر و اردو و وجود اسب و رگه
 و در اراضی شام دروغ گشت و بی صلی شد

پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش رفتن را صلاح
 ندید . مجلس توری منعقد شد بر کشتن مدینه را
 ترجیح دادند . سفر تبوک را با فتح مملکت تمام
 به سال دیگر گذاشتند فقط در این سفر با حاکم
 (ابله) و (دومة الجندل) که از اراضی شام و
 خودتان نصاری بودند مصالحه واقع شد و ایتان
 قبول جزیه نمودند . پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بر کشته وارد مدینه شد . هم در این سال ام کلتوم
 دختر پیغمبر وفات نمود .

و هم در این سال در حق زانی و زانیه غیر محصنه
 صد تازیانه مقرر گردید مگر آنکه غلام بتد که
 نصف حد مجری خواهد بود و اگر طفل نابالغ
 بتند حدی نخواهند داشت مگر تعذیر . و اگر
 دیوانه باشد نه حد دارد نه تعذیر . و اگر زانی
 محصنه بتد یعنی بزن توهرد و مرد اجنبی زن نماید
 بید چهار شاهد عادل بوقوع آن عمل شهادت

دهند و بدون این ثبوت ادعا ممکن نخواهد بود
و اگر ثابت شد جزای مجرمین قتل است . و اگر
عارضی از حضور شاهد عاجز باشد برای اینکه
این نوع عمل تنبیع را بزن خود یا دیگری اهمیت
زده هتئاد تازیانه شرعاً تنبیه اوست

❁ وقایع سال دهم هجرت رسول خدا

صلوات الله علیه و آله ❁

در این سال (بزان) حاکم یمن فوت شد پیغمبر
علی علیه السلام را روانه یمن فرمود که صرف
و حواشی یمن را دعوت به اسلام کند و مملکت
یمن را به پنج حکومت تقسیم نماید . و بهر یک
حاکمی گمارد و کار آنها را به نظام آورد . علی علیه
السلام روانه شد . فی اینکه جنگی وقع شود کلمه
یمن مفتوح گردید و حکومت خنسه برقرار شد
و از یمن بر کشته در مکه بخدمت پیغمبر آمد .
و هم در این سال اعراب تباه ایران که در

اراضی کوفه نسیمن داشتند بنا به ضعف سلطنت
ایران به مملکت عجم ترك و تاز کردند . و
به اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله بی اینکه از آن حضرت
اذن شود در اراضی کوفه هیأتی تشکیل دادند
و ر عجمان تاختند ، پیغمبر از شنیدن این خبر
خوشحال شد و فرمود « شکر خدا که اعراب
حسب ملی را دارا شده اند و به اسم من از
اعجام کیمر کردار گدسته ها را می کشند و به
مکافات قادر شده اند .

چنانکه کعبه کعبه بعد از فرستادن علی علیه السلام
به سوی یمن پیغمبر به تدارك سفر مکه اقدام
نمود ۲۵ ذی قعدة خیمه برون زده بکصد و
بیس و چهار هزار نفر در رکاب آن حضرت از
منزل ذو خایمه حرام بسته تلبیه گفتن چهارم
ذی حجه وارد مکه شدند زیارت کعبه و هفت
ضواف موفق گشتند پیغمبر بمقام ابراهیم علیه السلام

آمد ادعیه خواند و به چثمه زمزم تشریف برده
آب نوشید چهار روز در مکه و يك شب در منی
و يك روز دو عرفات بود علی علیه السلام از یمن
وارد شد و انجام امورات محو خود را به آنحضرت
عرض نمود . پیغمبر ص بعد از اتمام زیارت برو مدینه
بروز آمد .

همان آن حضرت پیش از آنکه از مکه روم آید
جبرئیل علیه السلام به جنابش نازل شده و عرض
نمود « یا رسول الله روز تو در این دنیای دنی
به آخر رسیده و عنقریب سفر جاودانی خواهی
نمود . خداوند میفرماید که این اسلام را تکمیل
کن و آنچه نگفته بگو و برای خود وصی تعیین
بم آن حضرت چون از مکه روانه شد و به
(غدیر خم) رسید مأثور است که در همانجا
تشریفات نصب خلافت بر پرچیند . غدیر خم به
اینکه منزل بود پیغمبر رزل شد فرمود حجج

پیش روی را بر گردانند و کسان پشت سر را
 ننگه دارند تا همه فرود آیند از جهاز شتران بلندی
 ترتیب دادند . بعد از آنکه محاسن فوق العاده و
 ازدحام جمع کنیز منعقد شد آنحضرت به آن بلندی
 برآمد خطبه خواند مردم را نصیحت و خداوند را
 شکرها نمود . داماد خود علی بن ابی طالب را مدح
 کرد . بعد از آن دست علی علیه السلام را گرفته
 تا فراز سر مبارک بر افراشت و گفت « ایها
 الناس عمر کس من مولای او هستم علی مولای اوست
 بعد از فرود آمدن پیغمبر ص حادری زدند و دوروز
 مردم به علی علیه السلام به منصب ولایت بیعت
 کردند . عمر رضی الله عنه از همه مقدم بخدمت
 علی علیه السلام رسیده و گفت یا علی مولای من
 و مولای همه مسلمین گشتی ، کسایکه در آن سفر
 از اکابر فریث و اعاضم انصار و فواید اعراب
 حاضر بودند همه بولایت علی بیعت نمودند ولی غیر

از جهل و سه فقره هیچ يك از حضار از این فقره
خوتحال نبودند . زیرا که از اصحاب پیغمبر ص از
مهاجر و انصار پیش خود بخود وعده این ولایت
را داده بود و در سفرهای پیغمبر در مدینه
جانشین موقتی شده بود و همین بحال غدیر خم سبب
شد که اصحاب بخبر از معدود قلیل به علی
علیه السلام مد دل شدند بعد از تمام تشریفات
ولایت علی پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد



و فابع سال یازدهم هجرت که سنه الرحیل سن نبی
چگونه که در فوق ذکر نمودیم پیغمبر ص هنوز از
مکه برون نیامده بود از قول جبرئیل و دوت
خود را مردم خبر داد بعد از ورود مدینه بیشتر
ایم خود را در زیارت اهل قبور مکه رسانید و
مردم را از مرك خویش خبر میداد روزی جماعت

را از خاصان اصحاب به خانه عایشه دعوت نمود
 اصحاب در آمدند حضرت چون بر ایشان نگرید
 بی اختیار بگریست فرمود « مرحبا به شما سلام
 باد بر شما خدا شما را همیشه مجموع دارد متفرق و
 پریستان نکند و بشمار رحمت کند و شما را بهم به
 خند و بشمار نصرت بکند و بپند و توفیق و
 روزی بدهد و محافظه نماید و هدایت بکند .
 بدانید که روز من به آخر رسیده و از میان شما
 زود بروم . وصایای مرا فراموش نکنید و از
 کبر و غرور و زیاده طای ازندگان خدا بر حذر
 باشند شما را هم وقت موعود فرا برسد و نزد
 من می آئید . » بعد از آن از کفن و دفن و
 غسل خود شرحی گفت . اصحاب بگریستند و
 حضرت ایشان را به صبر و سکوت وصیت نمود
 و مجلس متفرق شد .

این هنگام پیغمبر خدام چون از باطن اصحاب با خبر

بود و یقین داشت که خلافت علی علیه السلام
 را ایشان ناگوار است و اکابر اصحاب بعد از پیغمبر
 به خلافت او تحمل نخواهند کرد محض اینکه هنگام
 رحلت حضرتش آنانی که از همه بیشتر در خلافت
 علی مخالفند در مدینه نباشند دوشنبه ۲۶
 صفر فرمان کرد که مسلمین لشکری بریاست (اسامه
 بن زید) که پدرش در جنگ تبوک مرده بود
 تجهیز نمایند و از مهاجر و انصار، عمر، یوبکر
 عثمان، رضی الله عنهم سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده
 جراح، و سعید بن زید، و قتاده بن نعمان،
 و سلمه بن اسلم جزئه لشکر اسامه شوند و اسامه
 را مأمور نمود که به جبل ابلی ابلغ کند مسرکین
 آنجا را منسوب سازد

اکابر اصحاب که مأمور جیش اسامه بودند جبل
 پیغمبر ص را فهمیدند و خون رحلت آن حضرت را
 میدانستند کار ستر را به تعویق نگذاشتند و بهانه

آوردند که اسامه غلامی پیش پست چرا باید
 پیغمبرم اکابر قوم را زیر دست او نماید و ریاست
 لشکر را بدو بدهد. پیغمبرم چون از خلاف لشکر
 بحر سد بمسجد آمده به منبر صعود نموده و فرمود
 «ای گروه اسلام چرا کار جیش اسامه را معوق
 مدارید چرا و کوچ نمیدهند این چه حرفست
 که در باب اسامه می زنید اسامه و پدرش از
 محبوبان من هستند. خدا لعنت کند کس را که
 از حکم من تمرد می کند شما را مأمور می کنم که
 نزدی به لشکر که اسامه ماحق شوید و عزم
 مقصد بسپارید. مد از این در رسول خدا حمایتی
 که نیست همراه اسامه شوند همه ماحق شدند
 اسامه از لشکر که به خدمت حضرت آمده دست
 او را بوسید پیغمبرم این وقت محوس احوال بود
 اسامه را دعا نمود و فرمود «ز حبل لی آسوتر
 مرو و در سرکین آنجا راه خام وصل و در

مدینه تو دوراه دایلار دانا بدار و بر مقدمه اسکر
مردان دلاور بر کار اسامه مرخص شد . باز چند
نهار خوشی پیغمبر را دیدند و یرون رفتند و آنجمله
حلبه اول و دویم بود در این وقت مرض پیغمبر
بدت نمود روز دیگر با صبح تمام بمسجد آمد و
بویگر که مباحواس در جای پیغمبر نماز گذارد
حضرت را دید بکنار پیغمبر نماز گذارد
به منبر آمد خطبه خواند . « فرمود ای گروه
مسلمین من از میان شما مبروم می کنم کسی نزد
من حتی دارد باز خواهد و هر کس از من زحری
دیده فصاص نماید که من به نزد خدا می روم و ز
عقاب او می ترسم ینک در میان من اهل بیت و
فرار و دبعه میگذارم . حتره آیه را لازم
دید و وصایای مرا فراموش نه کنید و ز من
فرود آمده به حد عایسه رقت . مرض آنحضرت
بدت نمود و شب دور بسرور گرفته بودند

فرمود « روز من فرا رسد و از میان شما رفتنی شدم بمن دوات و قلم بیاورید تا برای شما وثیقه بنویسم که همراه فتوید » عمر گفت « اورا بحال خود گذارید از شدت تب سخن میگوید کتاب خدا در میان ما کافیهست » از این حرف در میان حضار اختلاف گله بدید آمد صوتها بلند شد اصحاب بمنازعه برخاستند طرفداران عمر کلمات او را تصدیق کردند طرف داران اهل بیت به سخاب بی طرف آوردن دوات قلم را خواستند . پیغمبر از مناظره آنها ملول شد فرمود بر خیزید و از نزد من بدر فتوید باندی صداهای شما نزد پیغمبر روا نباشد .

(رحلت رسول خدا)

چون هنگام رحلت رسول خدا نزدیک شد زوجات خود را حضار نمود ایشارا فرمود که در مرك او صابر باشند و صداهای خود را بقانون جاهلیت باند

نکستند و از کوته خانه بیرون نروند پس از از و طمه
 و حسنین و اصدانمود و آنها را بروی سینه خود
 چسبانید فاطمه علیها السلام را در مرك خود نه صبر
 و سکوت امر فرمود و علی علیه السلام ر طلب کرد
 علی در آمد پیغمبر بر خست و سر مبارک خود را
 بر سینه علی نهاد فرمود « یا علی بمرک من صابر بیس
 و مرا در همین جا بدار دست خود غمیل بده و کفن نما
 و دفن کن و از یهودی مباحی زر بوام گرفته به تحفه بر
 لشکر اسامه مصرف کرده ام و او را بده فیر مرا و
 زمین چهار انگشت باشد در « این یکم و سیرت
 در سینه علی تسلیم شد وین وقت که جان جهانی زر
 دنیا برفت روز دو تبه ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم
 هجرت و مطابق ماه یون سنه ۶۳۲ مسیحی بود
 نزدیک غروب افتاب مدت زندگانی آنحضرت تسه
 و دو سال و یازده ماه و یازده روز بود علی علیه السلام
 در خانه را به بس و غیر ز بی هشتم و چند تن زر

انصار کس را اذن دخول نبود تا از غسل و کفن آنحضرت فارغ شدند بعد از آن بمردم مدینه اذن دادند که دسته دسته آمده بر آنحضرت نماز کنند و این نماز از صبح سه شنبه تا نصف شب چهار شنبه امتداد یافت . بعد از آن پیغمبر را مدفون ساختند . عمر و ابوبکر در نماز آن حضرت حاضر نبودند و در پی امر خلافت تلاش میکردند که در جلد دوم تفصیل او خواهد آمد .

بعضی مورخین سبب وفات آنحضرت را چنان روایت کرده اند که زیاب دختر حارث خیبری در جنگ خیر به آنحضرت زهر داده بود و اثر سم بعد از مدتی در آن حضرت ظاهر شد و سبب فوت او گردید .

— — — — —

﴿ ذکر زوجات و خدام و رفقا و سایر مأمورین ﴾
﴿ و محکومین حضور مبارک آن حضرت ﴾

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پانزده تن زوجه دانت و هنگام رحلت آنحضرت نه تن ازان مطهرات در حال حیات بودند . آنحضرت دو پسر و چهار دختر از خدیجه دانت و يك پسر از ماریه هم جاریه كه ابراهیم اسم دادند وفات تسدد دیگر اولادی نداشتند .

خدام آنحضرت در حیات آنحضرت بیست و هشت نفر مرد در خدمت او بکفش داری حضور و رکاب داری ^{در} سفر و سایر خدمات مشغول بودند .

و فمای آنحضرت با علی و حسنین و ابو بکر و عمر و عثمان چهارده تن بودند شرف مصاحبت مخصوص داشتند .

(قراولان حضرت)

قراولان آنحضرت در سفر و حضر یازده تن بودند که متوجه و حافظ و حارث تشخیص می شدند . حاجب بر آن حضرت (انس بن مالک) بود و منادی آنحضرت به تبایغ حکام و دعوت اصحاب پکسر بودند (ضاحیه) و مدد شب .

— (اثاث الیت و سایر متروکات) —

— (آن حضرت هنگام رحلت) —

رسول خدا ص پیش از آنکه از دنیا برود
 غلامان خود را آزاد کرد و بسیاری را آنچه دست
 از حطام دنیوی داشت بذل فقرا و مساکین نمود
 و آنچه بعد از وفات از حصص ماده بود دو نوب برد
 حبره * دو جامه صحاری * ردی چهار زرع و
 نیم طول * قمیص منجول * حبه یمن * خیمه
 آکن نام * مبه و معینه و کسائی سفید و سی
 زشده که یکی از ملوک فرستاده بود * سه و سه
 چوبی که با حاقه از دیوار می آویختند * یک تنگ
 سنگی * یک قصعه که چهار هزار ادر اهل مبدد
 و در او برای واردین عراب تریدمی ساختند *
 محفرة کوجت * مسوک * شاه * آینه کوجن
 صاعی که اخراج فطره میکرد * دو نیمتر شش
 یکی لا اله الا الله و محمد رسول الله و شش

دیگری ﴿ صدق الله ﴾ يك خاتم که به نوشتجات
 و فرامین میزدند ﴿ محمد رسول الله ﴾ نقش داشت
 سه کلاه یکی از آنها دو گوشه مخصوص ایام جنگ
 ردای مربع ده تمتیر * هفت زره * دو مغفر
 سه سپر * چهار نیزه * هفت کمان * بدست و بیست
 رأس اسب * شش ستر * سه دراز گوش * بدست
 ستر که همیشه میدو و تسبیح و شبر شرا بخدای اهل
 بیت و سایر وارد و صادر مصروف میکردند * صد
 میش و يك خروس



﴿ بعض از نصایح آنحضرت ﴾ —

﴿ به علی عابه السلام و سایر ﴾ —

﴿ اصحاب که در عمر خود نموده ﴾ —

بهترین مردم کسی است که با وجود قدرت مکافات غبط

خود را فرو خورد و مقصرا عفو نماید * حسن
مردم وصت نمودن او است قبل از موت خودش
افضل جهاد آنست که شخص روز را شام کند و
کسی را زنجاند * زبان هر کس مردم را بفرماند
از اهل جهنم است * بدترین مردم کسانیست که
دین خود را بدینا عوض کنند * خاصه آنانکه
دین خود را برای دنیای دیگری برباد کنند *
هر کس عقیده مستقیم دارد برای رضای خالق
خدا را ناراضی نکند

سه چیز نجات دهنده است * زبان زیاده
سراشی بستن و برگناهان خود گریستن و زیاده
یوئی بر جای نداشتن * هر کس عذر و مقصرا نپذیرد
خواه عذر راست باشد یا دروغ من شفاعت او را
نمیکم * شراب را بید ببری بدی او تر نشود نه
از برای خدا * شراب حواله عتیت که خدا را
نشناسد * همه بدیهای عالم را بخفته کرده اند و

کلبد آن خانه شراب است * به علی علیه السلام
 فرمود * یاعلی ناخوانده بسفره کس حاضر متو
 بخند او ندخانه در کار خانه او متاثر که مکن * از انیم
 سخاوت مطلب * به نزد دو کس که مخفی سخن
 کنند بی اذن مرو * در محاوره از شوکت پادشاه
 نگاه * به مردم ناخمس مجلس مکن * خوش
 برفت آن کس است که رندگانی فراوان کند و کار
 بهرمان نماید * سه چیز از مکارم اخلاق است اول
 که کسی بتواضع کند عفو نمائی * دوم کسی که
 با تو آسخت پیوند سزای * سیم هر کس بتودرتی
 کند حلم نمائی * چهار چیز را غنیمت دانید
 جوانی را قبل از پیری سخت را قبل از نازا خوشی *
 دولت را قبل از فقر * زندگی را قبل از موت *
 شکر را از خدا بترسد همه چیز از وی بترسد *
 هر کس از خدا بترسد از همه چیز بترسد * سه چیز
 موجب فرح است خانه وسیع * زن خوب روی *

اسب رونده * صدقه بر فقرا برگرداننده بلاهاست
 فرض پدر برای پسر تربیت اوست * وفرض پسر
 برای پدر نیک نامی * ایام را اتفاق نمودن موجب
 جنت است * دست دادن زدها ردن سهل
 تراست از برای سؤال بهائیمی باز کردن * سه چیز
 از یکوئیم است سخای نفس * حالات گفته اند *
 صبر بر شداید * علم را یاد بگیرد یاد گرفتن علم
 ثواب است * خواندن علم تسبیح است * یاد
 دادن علم صدقه است * بحث علم جهاد است *
 علم قاب آدمی را روشن نماید * چشم بصیر
 می کشاید یقین را افزایش * و تشخیص کامل
 کند * دانستن حلال و حرام * مهمل بحسنه رحمه
 محبت عامه * و مساوۃ عامه * از تزیین علم است *
 بهترین مال روی زمین جمعی است که امری ایشان
 از اشراف و متوین ایشان صاحب جود و مورد
 جمهور و ابتوری کنند * عمل ساهان بر عیة علامت

رضامندی خداست از مخلوق * علم خزانه ایست
 کلبه او پرسیدن و تعلیم است * برای حل مسائل
 دین وجود حکما و علما * برای شکستن کبر بحالست
 فقرا لازم است * زانی پیر * غنی طالم * مسائل
 مصر * فقیر متکبر * از دشمنان خداست * علم
 ندیم تو * حلم وزیر تو * عقل پیشکار تو * صبر
 مبراست گرتو است * و از این چهار تعلیم انسانیت
 مسخر است * زور آزمائی در فرو نشاندن غضب
 است نه در کشتی گرفتن * بدگمانی در حق مردم
 بی عقلیت و عرکس عقل ندارد بی ایمان است *
 بدترین مردم کسی است که مردم از خوف شر او
 بروی اکرام کنند * پاس حرمتهایی که ر مؤمنین
 واجب است حرمت دین * حرمت شریعت *
 حرمت نعمتهای جهان آفرین است * بدترین ایام
 وفیست که جباران غنایم گیرند * مسامین زکوة
 ندهند * مردمان زنان خود را اطاعت کنند

نموده و مه را دویمه کرد که تفصیل آن در کتب
اسلام مبسوط نوشته شده

سیم تصرف آن حضرت در هایم بود که
برها آن حضرت با وحشی های بیابان متکام شد *
چهارم زطعل پکروزه سؤال فرموده و جواب
کرد " آوردن آب از سنگ خاره " رواییدن
درخت های خنک * بار آوردن درخت های بی بار
ششامی مرصی از آب دهان مبارک " و دای سن
سایه هنگام عبور و پیام آن حضرت در پیش آفتاب
سایه بنی نمودن ابر بر سر مبارک آن حضرت غمه از
جزء معجزات ذلت به برکات آن حضرت است که ما
تلاخه حصار بهمین قدر کتفا میکنیم

— ﴿﴾ معراج آن حضرت ﴿﴾ —

شش ماه قبل از هجرت در مکه و بعد از آن
 چندین بار واقع شده که آنحضرت با نعلین خود قدم
 بر سر عرش نهاد و بی واسطه بجنوت قاب قوسین آمد
 انهارا گوش نشنود و وزن نگوید گفت و شنید *
 و تمام انهارا دید و به اداره کوبین تحدید اطلاع
 نمود و این سیر متصل در طبقات اقلک و عوالم لایتنهای
 ملکوت و جبروت و لاهوت به آن حضرت در یک
 ضرفه العین میسر گردید

(حبهات سواره سواری و خوستا عرش شکاوی)

(فداای شب و دری که چنین مرتبه - ری)

— ﴿﴾ ﴿﴾ ﴿﴾ ﴿﴾ —

— ❦ (اوصاف و شمایل) ❦ —

— ❦ و خصائص پیغمبر ص ❦ —

صورت مبارك آن حضرت چون آفتاب درختان
 بود * قامتش با اندازه * موی زرخش احمر *
 پیشانی کشیده و بی مو * وجته هایش گشاده * و
 دست هایش بلند بود * موی سرش را از بن گوش
 فرو تو نمی گذاشت و اگر میگذاشت میانش را
 شکافته از دو طرف سر در آویختی * ابروان باریک
 و مقوس * و بینی نازك کشیده داشت که در میان
 اندکی برآمده گی بود

لبهای نازك داشت و در لب زیرین خالی بود *
 دهانش با اندازه * دندانهای سفید و براق گردن
 مبارکش مثل نقره خام * اعضای بدنش متناسب
 سپنه باتکه برابر میان کتفها یں * بندهایش
 قوی * بدنش سفید * کف دستهایش گشاده
 پاهای قوی انگشتان دراز و بلند آن حضرت را بود

مکه کبرانه قدم نمیزد قدم مبارک خود را نیک
 بر میداشت و نیک میگذاشت * سر بر بر افکنده
 راه میرفت و مانند کسی بنظر می آمد که از فراز
 به نشیب آید * با هر کس تکلم میکرد تمام بدنش را
 بر می تافت با گوشت چشم نگاه نمی کرد همیشه متفکر
 و مهموم بود هرگز از فکری یا تغلی خالی نبود * هیچ
 کس را خوار نمرد * جز در احتیاج سخن نکرد
 سخن را بایسان واضح ادا مینمود که همه کس
 میفهمید * نعمت اندک را عظیم میدرد * هرگز
 بری کار شخصی خود متغیر نگشت * و اگر حق
 کسی صایع میشد چنان متغیر میشد که کفش نمیتاخت
 و از غیظ عرق میکرد * با حشم و ابرو اتباره نمود
 اشاره بدست می فرمود * در مقام عجب دسهایی
 خود را بهم میزد * هنگام سرور چشم های خود را
 بهم مینهاد که ظاهر فرح نشود * آواز خنده و کمتز
 شنیده شد * اوقات خود را سه بهر نموده بود *

یکی برای عبادت * یکی برای مصاحبت عبال و
 اولاد و خورد و خواب * یکی برای رسیدن
 امور و جهور * اول بکار خوص دویم بکار عوام
 مردم کاردان و کریم را امارت قوم مبداد اصحاب را
 فحص حال می نمود * بعبادت مرضی میرفت * با
 مردم جان می زیست که هر کس خود را در
 حضرتش زد بگری عزیز تر میداشت برای نشتن
 جای مخصوص معین نمود * در هر جا و با همه کس
 می نشست * عیب کس نگذشت * سرزنش کس
 مرمود * از گذشته حکایت نمیکرد * تقصیر هیچ
 کس را روی نگرفت * هر کس را بقدر فضل و
 دانش او برتری میداد * امام را دوست میداشت
 با غلامان چیز می خورد * برخاک میشست * به دواز
 گوش سوار میشد * بخود و دهب سوار می کرد
 بزرا خود میدوشت * لباس خود را وصله میزد
 سوزن و دیسمان و مسواک و تنه همیشه داشت *

غریب نواز بود * خورد سالان را ترجمه میکرد
 به ایتان سلام میداد * به مهمانی همه کس مرفت
 هر نوع مینتست غیر از چهارزانو * به جورت
 اعراب متحمل بود * بذر امکان رد سؤاله
 نمود * با هر کس می نشست قبل از وی بر نمیخواست
 بر کس دست میداد تا کشیدن آن شخص دست
 خود را فرامیداشت * سخن هیچ قابل ر
 فصل نکرد مگر اینکه باطل گوید * و لک میزد
 و عطار استعمال میکرد * بدن مار کس زید میبست
 هنگام خواب بد و چشم چهار دیل سرمه کشیدی *
 بطرف راست میخوانید * دست راست زیر رو
 میگذاشت * رخت خواب خود در زیر و حسن
 میداشت * باش آن حضرت بر ازلیف خرما بود
 کرباس میپوشید و بیشتر سفید گاهی عمامه فی کلاه
 بر میگذاشت * بی خود در نزد خواب نکشید *
 طعام با سه انگشت برمیداشت * آری که میخورد

صاه ارحام را فرونگذاشت * خدمت خانه خود را
 خود مپکرد * بربد کتنده نيك جزا مبداد چیزی
 که مکروه میداشت اظهار نمی نمود مگر اینکه رنگش
 متغیر میشد و مردم میفهمیدند * گوشت شکار
 مپخورد و لیکن شکار نکرد * بهر خانه میرفت سه بار
 اذن دخول مپخواست * گاهی مزاح می کرد
 و لیکن باطل نمی گفت * به اهل مجالس مساوی نظر
 مپکرد * این اوصاف بعقبه کل مورخین در تشخیص
 رسول خدا ص رای بنش ضامری مهینه بود ولی
 اوصاف المحضرت که ورای دراك عقول واوهم
 انسانیت بیرون زحیطه ثبت و ضبط است

❧ تنقید ❧ حرق قبل ان تنقذ کلمات ربی ❧ ❧ بلغ العلی
 بیکانه ❧ ❧ کشف الدجی بحماله ❧ ❧ حسنات
 جمیع خصاله ❧ ❧ صلوا علیه وآله ❧

در خانه احوالات رسول خدا ص فصلی که

(اش-لوسر) مورخ معروف اروپ (در جلد

دویم کتاب خود که در سال ۱۸۶۹ مسیحی در بطرز
 نوری (طبع شد) در ضمن وقایع آن حضرت نوشته
 خلاصهٔ او را از زبان روسی ترجمه میکنیم تا خوانندگان
 اسلام بدانند که دانایان اروپا با اینکه به نبوت آن
 حضرت معتقد نیستند در حق آنحضرت چه مینویسند
 و بر چه غفیده میباشند و آن این است که در ذیل
 نوشته میشود * محمد صلی الله علیه و آله بانی مذهب
 جدید خدمت نزرعی به اعراب و کندی نمود
 به اینکه آنها طوایف مختلفهٔ اعراب را که متفرق
 بودند جمع نمود و به ایشان صریحهٔ فتوحات و سرقت
 زمین را انسان داد بلکه آنها را ازوت دائمی بت
 پرستی زیر پا گذاشت و بعد از حدی و حد و
 قیامت کبری و معنی اسایط هدایت نمود و شریعت
 یک خود را بواسطهٔ متابعت خود در میان سایر
 طوایف منتشر ساخت * شریعت و حرکات و سکنات
 هموطنان خود را که ظلم بین و خونریزی میسازید

و خود سری و شرارت بود از ریشه برکند و ایسا را
 مجبور نمود که مطیع شریعت و منقاد قانون تربیت او
 بسود تا طهور را محضرت اعراب با زنان خود و حسیانه
 رفتار میکردند و زیادی اولاد و احترام موجب فقر
 و فاقه میدادستند و آنها را بادیب خودشان میکشیدند
 و کارشان دزدی و راه زنی بود شریعت پیغمبر ص
 ایسان را از آل و همای فساد بگردانید حقوق زنا را
 مشخص کرد احترام آنها را واجب نمود از قتل
 نفس منع فرمود برای معیشت فقرای مستحق
 زکوة مهر و دست و نقد و امکال سی نمود
 که طریقه مساوات و آزادی
 مراعات شود



بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام یعنی آئین محمد المصطفی صلی الله علیه وآله
 مسلم یعنی قبول کسبده آئین ❧ مؤمن یعنی قبول
 کسبده اسلام بایست وای هر مسلم مؤمن نمی تواند
 بسود ولبیک هر مؤمن مسلم است ❧ موحد یعنی
 حدارا واحد دانسته هر موحد مسلم نمیشود ولی هر
 مسلم موحد است ❧ کافر یعنی متمرّد از راه حق
 وگرویده برهصل ❧ مشرک یعنی معتمد حدای
 متعدد یا حدای واحد را درصور ثلاثه ❧ هر
 کافر مشرک میشود ولی هر مشرک کافر است

— ﴿ آئین پیغمبر بر دو قسم است ﴾ —
 یکی را دین میگویند یعنی اصول مبای اسلام
 وآن عبارت از ایمان آوردن یعنی اقرار نمودن زلف
 و زبان شهادی واحد و پیغمبری سیرانها و حاتم
 الایمان بود محمد صلی الله علیه وآله وسلم و نزول

قرآن از خداوند و حقیقت معاد است (به عقیده
 بنیاده اقرار و لایب علی علیه السلام جرأ اصول دین
 است) ما از اصول همه شرح جزئی توحید و
 معاد اکتفا میکنیم

توحید اینست که خداوند واجب الوجود
 قدیم و فرد و بی مثل و شبه و شریک منزله از هستی
 است و هر ازبستی در همه جا است و با همه کس
 و در هیچ جا نیست و هیچ کس ، او نه

مَنْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ
 لَهُ كُنُوءًا حَدٌّ

و د. تا عصر رکعة الله که تعنی والله شد و حیران
 ماند است در هیچ زبانی نوع بسره ندای خدای
 اگر اسمی بهر پیدا نمیشود

معاد یعنی رجوع ارواح باند عنصری در
 یوم موعود عیدت سلام سخن مرده را که بدر
 گذاشتند دومان نگر و منکر نام آمده از مذهب

و اعمال او سؤال میکنند مد از تمام استطاق روح
 اورا عالم رزخ که فضای بر زمین دید و حریت
 سب میفرستند تا دم فیات قدر شایسته گی اعمال
 ایسان است تا اینکه بعد ز مدتی که وقف از محرز
 حدود به احدی معلوم نیست قسمت برپا می شود
 آثار و امانت را تفصیلات است قبل ز قسم قیامت هم
 متعین روی زمین از سجد صور ول سر قبل که
 بحکم خدا دهمده می شود می ترسند و ز سجد دوم
 الافاصله همه می مرد و همه حیرت می نمایند
 از چهل سال اسرافیل زده سه صور سیم را می رسد
 عالم جدیدی حلق می شود و روح کینست در عز
 دل که در دنیا دستند ز نوزده می شود به پی
 محشر آیند بحال آنها می رسند عمل هر کس در ترزو
 می گذارد میب و بدش را موزنه میکنند جز و
 سریش و مسیحص نموده پس و وزحی ز بقا مت
 و در کات خود میفرستند و صفات روح در روضه

نعيم و نيران جحيم محروسة قرب و بعد متفاوت باشند
 اين زندگى دوباره را بزبان شرع عود گویند و آن
 از دحام کتبر که ارواح کل مخلوقات گذشته و آينده
 سرپا بحساب ايستاده باشند قيامت خوانند ترازو را
 که موازنه اعمال میکنند ميزان نامند و پلى که
 از روى جهنم از مو بار بکتر و از شمشير تيز تر کشيده
 شده و هر کس بايد از روى او عبور نمايد پل صراط
 گویند غير از اينها براى عاصيان سادات که آتش جهنم
 برايشان حرام است بجهت رفع حرارت گناه از
 پنج چاه زمهرير تبريد دهند تا معتدل شده قابل
 دخول جنت بتواند بعضى از علما ميزان را توجيه
 نموده گویند ميزان همان اعتدال شرعيت است که
 مرر و ثقل و خفت کردهاى خود را هر کس
 میتواند بسنجد وجود ترازوى شاهين را قابل
 بستند و در عود بدن عنصرى هم درميان حکما و
 علمای اسلام اختلاف است بعضى رجوع ارواح بآبدن

و بعضی خلقت ابدان ناز را قایلند بهر صورت در
اینکه اعمال مخلوق بی جزا و سزایست شبهه نباشد
و عود ما به محضر کبریائی یقین است ولی بجه نحو
کما هو حقّه معلوم نیست و چون این فقره از اصول
دین اسلام است هر مسامی بی تقابلد ید بقدر
و سب فهم خود اعتقاد نماید

قسم دوم را شریعت میگویند و آن عبارت
است از شش رکن که هر یک در شرح و بسط حاوی
چندین فصول است که رکن اول صوة ۵ دوم
صوم ۵ سیم حج ۵ چهارم جهاد ۵ پنجم خمس
ششم زکوة * غیر از این ارکان سه در باب طلاق و
نکاح و حدود افعال مذمومه از قتل و زحم و زنا
و دزدی و اعمال ممدوحه مثل بیع و ویرای اموال
غیر منقله و منتقله و تقسیم ترکه اموات در میان ورث
و سایر جزئیات تمدن بیشتر از صد باب و چندین
کتاب موجود است

— ﴿ رکن اول صلوٰۃ یعنی نماز ﴾ —

نماز هفده رکعت است که در ۲ ساعت
تنباه روز هر مسلمی باید در اوقات معینه اگر تواند
با جماعت در مسجد و گرنه در هر جا که هست ادا نماید
مگر اینکه عذر شرعی داشته باشد در این صورت
وقت دیگر عوض ادای فوت شده را فضا نماید

شرط اول نماز ضهارت است از وضو و غسل
و نیم به اقتضای هر یک در جای خود و غصی بودن
جامه و مکان و چون تفصیل آداب نماز کنجایتش
این کتابچه را ندارد و مسلمانی نیست که اقلا اطلاع
سطحی از آداب او نداشته باشد همین قدر اکتفا
میکنیم و میگوئیم که نمازستون دین است اباس فاجر
که منافع تواضع و عبودیت است در نماز ممنوع است
زنان محضور مساجد با وجود مردان که موجب
پریشانی حواس ایشان است مأذون نیستند و مسوری
زنان در همه جا و هر وقت و خاصه در وقت نماز و این

جای معین و طواف خانه ووقوف عرفات و مشعر
و نزول و می قربانی که در دهم دی الحجه تمام
می شود

در عمر خود یک کار بهمه مسلم عاقل و بالغ و آزاد
شرطی است استطاعت استطاعت است که شخص عازم
سفر حج زاین عریضت ضروری که در آیند موجب
عسرت او و عیال او و بسد بر خود وارد بیاورد و
بی یکه تقصاتی به تندستی او برسد تحمل نماید
سفر صولانی را قادر باشد هر کس هنگامه سفر حج
حق و دین شرعی خود را بگذارد و بگذرد و خردی
یا حجه رد بگری نی رسالت صاحبش در پی و
... حج او مقبول نیست و اینجاست که ملاحظه
عمیق حاجیان این عهد همین اسمی می رسد دارند
و از قوی دینی اس عمل مقدس محروم می شود
حریت سفر و مرودت صایف محتاجه و رسوم
فوقه متوجه و سرحدی و حال و نحو و متعهد

صنایع قدرت انسانی در اعمالات راه آهن و کشتیهای
بخار مستفاد می شوند



— (چهارم جهاد) —

جهاد عبارت از حمله و دفاع اسب با سلاح
جنگ به امر رؤسای قوم در موقعی که آزادی و استهلال
وحیثیت ملی را خطری ملحوظ شود یا به تان ملی
صدمه وارد بیاید و یا باطایفه جهال که از وحشت
جهالت مانع از پیشرفت اموار معرفت و قوانین تربیت
شده بانصیحت و ملایمی و تهدید و تنبیه از قبول
طریقه رشد و صلاح ابا نماید * و یا با هیئتی از منافقین
که تشکیل آها مورت نفاق و اشتقاق و انهدام شرایع
روحانی و قوانین جسمانی نافع عمومی باشد که در
این صورت ریختن خون این نوع مفسدین جهال

و هیئت کشفه جور دفع خون فاسد زانسان مرضی
بحکم ضییب حاذق لازم گردد و جنگ به اسم جهاد
بهمه آحاد بالوسیه واجب میشود * این نوع جهاد
یعنی دعوت عمومی رد دفع صدمات وارده در این
عصر کللی السابق لازم نمی نماید زیرا که رؤسای
مات اسلام هنگام لزوم برای حمیه و دفاع عسا کر
موسسه و سرکردگان شجاع و اسایحه متبذ دارند
الی هرگاه قدرت تقدیه رؤسا دو استقرار مصایبه
خفه کفایت نکند در وقت بمجرد دعوت
بهمه افراد پوشیدن سلاح و عزیمت جنگ فی سبیل
الله و از مفتحصیات ملی است و مقتو این در جرگه شهد

محسوب میشود



(پنجم خمس)

خمس قسمت پنجم همه منافع سالیانه مسلم است
از غنایم دار الحرب و فدیات و بعد از و کثرت و

تخصیلات غواص و سایر منافع سالپانه و دو مبحث
دیگر که فقها نام داده اند که سه قسم او برای
مساکین و ابنای سیل و یتام و سه قسمت بفقرای
اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سادات قوم
و محباب ملتند وضع شده هر کس باید یا خود یا بتوسط علمای
اسلام خمس منعت بکسالة خود را مستحقانش برساند

— § — * — ﴿ * ﴾ — * — § —

— ﴿ رکن ششم زکوة ﴾ —

حد نصاب زکوة خیلی مفصل است ولی فریب بفهم اینست
که زکوة از چهل يك يا از یکصد دو و نیم است این
قسمت را از مواشی و محصولات حق فقرا و مساکین قرار
داده اند کمتر مسلمانی یافت میشود که از ادای
او تکاهل نماید و معلوم است که باین عقیده ها خالصه مسلمین
فقرای ملت اسلام را توسعه زندگی و سدراد اتلاف
نفوس از بی بصاعتی بیشتر از فقرای ممالک مدعیان
تمدن و تربیت خواهد بود * مگر اینکه فحطی

فوق العاده رو بدهد و قضای آسمانی مقتضی هلاکت
نفوس بابتد



— ﴿عقاید متفرقه اسلام﴾ —

انبیا صد و بیست و چهار هزارید از انجمله
سبعصد و سیزده تن مرسل و تشنه هر که آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص و و الهزم
شمرده میشوند در طبقات مخوق وجود ملائکه و
اجنه را قایلند و بی از نورانی و شرب و تولید
و تولد و گناه و دویمی از ناز و توبه و تولد و گناه
و ثواب و اکل و شرب محبوق شده اند و هر دو ضعیف
از چشم بی آدم مستورند و جبرائیل و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل بصورت مختلفه و هی که عجیب
و جته مافوق حدید از اجاه ملائکه و شهاب
ایل در زمرة مذک بود ز بی سجد به آدم مردود

و ملمون گردید و حالا در قلوب آدمیان چون خون
 در ابدان نفوذ و جریان دارد و محرك جنبه معصیت
 میشود مگر در قلوب انبیا و ائمه و مؤمنین هر قوم
 و هر عهد • کتب آسمانی ضد و چهارده است
 (بعدد سور قرآن) که ده به آدم و پنجاه به شت
 و سی به ادریس و ده به ابراهیم فرو شده و چهار کتاب
 توریة و انجیل و زبور و قرآن به موسی و عیسی و
 داود و محمد ص نازل شده * توریة و انجیل و
 زبور تحریف شده اند نسخه های موجوده قابل
 اعتبار نباشد * کلمات خداوندی کم در میان آنها
 مانده بخصوص انجیل که به اتفاق خود عیسویان
 هفتاد سال بعد از رفع عیسی عم نوشته شده و اگر
 تحریف نشده بودند کتاب آسمانی دیگر لازم نمیشد
 زیرا که وجود انبیا در هر عصر فقط برای این
 بوده است که از امتداد زمان تحریفی دکلام الهی
 و بدعتی در قوانین پیغمبران گذاشته نمیشد و بی

دیگر برای اصلاح آنها مبعوث میگشت
 بهشت هشت باغ است در قشنگی و بزرگی
 بیرون از حد توصیف * و دوزخ هفت محبس بدتر
 از تصور کل عقوبات و کثافات متخیله انسانیت
 خداوند اولی را برای جزای حسنات مؤمنین
 و آخری را بسزای سیئات بندگان خود مقرر
 داشته

زمین ساکن است و کسراة آسمانی بعضی
 متحرك و بعضی ساکن نه فلك و هفت آسمان بالای
 سرماست ولی اصل نص قرآن به حرکت زمین
 تصریح میکند (و تمر الجبال) مسئله قضا و قدر
 و جبر و اختیار بیرون از گنجایش این مختصر و
 خارج از احاطه فهم کسانیت که تبحر کامل در
 حکمت الهی و عملی ندارند صله ارحم ترحم بر فقرا
 برآوردن حاجت برادر دینی و عزار محسنات دیگر
 جز عقاید اسلام است * شراب و قمار و خوردن

گوشت مېته و خوك و خون از محرمات است ماهی
 بی فلس حرام و مکر و هست سبب حرمت و کراهت
 آنها بهر ذی شعوری معلوم است آنچه محل تأمل میشد
 گوشت خوك و ماهی بی فلس بود ذره بین ها که
 اختراع شد سبب حرمت گوشت خوك نیز معلوم
 گردید کرمهای ذره بین زهر دار که در گوشت این
 حیوان کثیف است مشخص شد بحدی که خوردن
 او را اطباء عیسویان معتبر این عهد بد رجه حرام
 گذاشته اند * عیب ماهی بی فلس هم این نزدیکها
 کشف شده و حکما دریافته اند که در میان پوست و
 گوشت ماهی بی فلس بعد از چند ساعت که از آب
 بیرونش کردند مکروب های سم دار ذره بین متکون
 میشود و در ماهی با فلس بعد از چند روز بخصوص
 در هوای کرم عربستان و ایران که ماهی تازه
 یافت نمیشود مگر در کنار دریاها منظور اینست که
 محرمات و مکروهات اسلام بی حکمت ظاهری و

باطنی بیست و گز نه همه آنها مصنوعات صانع حقیقی
است که دو خلقت هیچکدام فی نفسه نقیضی ندارند
و هر يك از آنها دارای تعیین مخصوصی خلق شده اند
و با و احتکار از گناه ترین اعمال است چون در و
ضرب تجارت که منافی پشرفت تمدن است * و در
دویمی گرانی غلات و حیوانات که موثر صبیق معیشت
فرا است بطور و صوح معلوم است



— (اعباد اسلام) —

ول تول عید فطر ۱۰ دهم ذیحجه عید
قربان ۱۰ دوا زدهم و هفدهم ربیع اولی عید ولادت
بسعادت خاتم الانبیا و سید المرسلین است ۱۰ تباه
عید نوروز و غدیر خم و بیشتر زاهدان و دینداران
و دهه عاشورا را که از اول تادهم محرم است

نمزیه حسین بن علی را مستغول می‌شوند
ملت اسلام دو طایفه هستند یکی سنی است
یعنی طایفه که عمل به اجماع و سنت کنند و بعد از
پیغمبر ص خلفی اربعه را قایل هستند و تعیین
خلافت را خاص امت و در انتخاب اجماع مبدانند
وجود امام حی از اولاد پیغمبر ص قایل نیستند و
علمای اینان که رؤسای مذاهب اربعه اهل سنت
یکی نعمان بن ثابت کوفی مکی به ابوحنیفه دویم
مالک بن انس سیم محمد بن ادريس شافعی اسفلائی
چهارم احمد حنبلی مرویست

و یکی تبعه است که فقط علی را ابرالمؤمنین
و خلیفه پیغمبر ص دانند و یازده پسر
آن حضرت را پست هم امام امت و پسر یازدهم
اورا که امام دوازدهم است مهدی حی و ظایب
میگویند و علمای خود را مجتهدین نامند * در
بعضی فروعات دیگر نیز اختلاف با اهل سنت دارند

ولی اصل مایهٔ نفاق همین است که گویند پیغمبر ص
در حال حیات داماد خود علی بن ابوطالب ع را
خلیفه نمود و اکابر قوم بعد از وفات آن حضرت
تغییر دادند او را برگزیدند بعد از آن عمر و عثمان
و علی را کردند

و در ایام گذشته سلاطین اسلام هیچین سلاطین سیر
مال مذهب را اسباب پیشرفت خیالات جهانگیری
خود کرده بودند این بود که در عهد ساجست صمویه
و آل عثمان در اسلامبول و ایران باهمان منصور که
گفتیم در میان سنی و شیعه آتشی بزرگ که مدتها
خاموش و خاکستر شده بود مجدداً فروخته شد
و عصیت طرفین از نوشتن سندهای عـرک و کتب
بی معنی خلاف دینی فزونی گرفته دامن زن نار
نمرودی گشت و وجود اتفاق این ملت حنیف را
یا که بسوخت عامای ماوراءالنهر هم چون حـاله الخطب
بودند در آن آتش قسمت بزرگی داشتند بحمد الله

حالا که نور احساس ملی عالم را گرفته و قوه کاه
 ربانی معادن جنسیت پیدا شده و معانی قرآن رسول
 صادق که حاکی اتفاق و توحید است بی پرده انتشار
 یافته و سلاطین حاکمه اسلام به عظم خیمه گذشتگان
 معترف شده اند * استحكام این رشته مودت
 مات دوستی و وطن پرستی و تقویت این تالاب محبت
 و همدستی موفوف به غرت مؤدبین این دو طایفه و
 رجال کافی دول و انصاف شیخ سلاطین عظام
 اسلام است که اختلاف کله را از میان بردارد و
 ضم خود را از نسومی این نفاق که در هزار و
 سبصد سال قبل واقع شده مبدل به قوت و استعداد
 دفع نوائب متراکمه ملی کنند و وخامت اورا مال
 بی نمایند و از اهدام این بنای بزرگ بترسند و
 نره کبدها که از زلزله و ساوس و فساد اشخاص
 باغرض بعمارت باتکوه اسلام رسیده مرمت
 و اصلاح نمایند و آب رفته را بجوی باز آرند شیشه

شکسته را اگر پیوند پذیر نیست از نو آب کنند تا مخلوط
 شود و بهترین وسایل احبای توحید مدفونی مات
 اسلام را در نقبر الف با داند البته دنیای
 مادر زیر بغل خود هزار نادر شاه پنهان دارد
 هر کس این خیال عالی را در هر عصر سبز نماید فخر
 دنیا و آخرت را با هم گرامی خود منظم خواهد
 نمود در تاریخ اسلام لقب کبیری برای خود تحصیل
 خواهد کرد * زهی سخن که رود بر هزار گونه
 صور * مطلب از دست رفت از کجا بکجا رسیدیم
 حقیقت جمله معترضه شد چه کنم و کوزه من برون
 تراود که در اوست

مذاهب اربعه اهل سنت در فروعات بهم که و
 بیش متفاوتند و همچنین عامای تبعه در مسائل
 درجه دویم برخی دوزن بعضی افسول در دوزن
 در میان اسلام در میان تبعه و سنی چنانکه گفتم
 بحر از خلافت بنوئی نیست و بجه غیر از این مختلف

فیه این دو طایفه است محل توجه و قابل این قدر
کش مکشها باشد و دارم امید که آهم زمین
بر خیزد و این فقرات همیشه در میان علمای همه ادیان از فهم
معانی الفاظ مغایره شرعی پیدا شده و در اینکه بالطبع
فهم مردم متفاوت است شبهه نباشد چه قوانین
محدثه تمدن سایر ملل این ایام که نتیجه عقول و
امتحانات سه هزار ساله عقلای عالم است با وجود
بیان واضح و ترتیب حیرت انگیز همیشه مورد بحث
و مصدر مجادله است شود که يك فصل قانون را هم
مدعی و هم مدعی علیه در حقایق خود سند قرار
میدهند بلکه اختلاف در معنی قوانین حاویه مراتب
بیشتر از اختلاف معانی مسائل شرعیه علمای اسلام
است

سپاس خدا را که بنوشتن خلاصهٔ احوال حضرت
 حتمی مآب از روی تاریخ صحیح این بنده را
 موفق فرمود امیدوارم که پس از این
 احوال خلفای راشدین را نیز
 بروجه مطلوب تدوین نمایم
 و من الله التوفیق
 و علیه التکلیف

م م م م

م م م



طهران خیابان ناصریه درمطبعهٔ خورشید بطبع رسیده



﴿ صور اتمام پذیرفت ﴾

﴿ کتاب مخبئه سپهری در صهران ﴾

﴿ جهانان ناصریه مطبعه خوشبید ﴾

﴿ طبع رسد * فی ضرفه سهر ﴾

﴿ رجب المرجب سنه ۱۳۳۲ ﴾



